

مناقضین اصلاح طلب!

جستارهایی پیرامون ریشه‌های فکری مدعیان اصلاح طلبی در سه دهه اخیر

دکتر سید حمید روحانی*

◆ اشاره

نوشته‌ای که پیش رو دارید، نقد و بررسی بخشی از دفاعیات شیخ عبدالله نوری است که در آن برخی از دیدگاه‌ها، رویکردها و اندیشه‌های امام(س) مورد تحریف قرار گرفته و به زیر سؤال رفته است. این نقد و بررسی در اواخر سال ۱۳۷۸ به رشته نگارش کشیده شد و آماده چاپ بود که حکم دادگاه ویژه روحانیت درباره شیخ عبدالله نوری صادر گردید و نامبرده به زندان رفت. در آن برهه که وی در زندان به سر می‌برد و امکان پاسخگویی نداشت، انتشار این مطالب را ناروا و دور از اخلاق دانستیم؛ از این رو، بر آن شدم انتشار آن را به پس از آزادی او از زندان موکول کنم تا راه دفاع بر وی باز باشد و عذر اینکه «دستم بسته بود، در زندان بودم، راهی برای پاسخ گفتن نداشتم و...» را

* مورخ انقلاب اسلامی

دستاویزی برای گریز از پاسخ قرار ندهد.

دیری نیاید که همدستان و آموزش‌دهندگان پشت پرده شیخ عبدالله، دست به کار شدند و دفاعیات او را به صورت کتاب در آوردند؛ به توهیم اینکه با انتشار آن می‌توانند خط و راه امام را بی‌رهرو سازند و مانیفست سازش و کرنش و تسلیم‌طلبی را به نمایش بگذارند! اما چاپ آن نه تنها در میان مردم ایران بازتابی نیافت، بلکه می‌توان گفت اصولاً به دست فراموشی سپرده شد. لذا به نظر می‌رسید طرح دوباره آن مطالب سست پایه و بی‌مایه‌ای که مردم آگاه و رشدیافته ایران به آن بها ندادند و اعتنا نکردند و آن گفته‌ها را به عنوان سخنان یاوه به زباله‌دان تاریخ افکندند، نه تنها درست نیست، بلکه نبش قبر است! و در واقع زنده کردن بافته‌های کهنه، مرده و پس‌مانده‌ای است که در میان مردم ایران ارزش و اعتباری ندارد و راه به جایی نمی‌برد. از این رو، پس از آزادی وی از زندان از انتشار این مجموعه خودداری کردم و بر آن شدم آن را برای بررسی‌های بعدی در تاریخ نهضت امام خمینی، در مجموعه کارهای آینده بگذارم و از آن در عرصه تاریخ برای روشن کردن حقایق و بازشناسی حق از باطل و سره از ناسره بهره‌برداری نمایم؛ بدین‌گونه از انتشار آن به طور کلی منصرف شدم. اما رویدادهای دو، سه سال اخیر، به ویژه فتنه‌های ننگ‌بار پس از انتخابات دهم ریاست‌جمهوری پرده از روی یک سلسله توطئه‌های دیرینه و نهادینه‌شده امام‌زدایی برداشت و این نکته را روشن ساخت که رخداد‌های پس از انتخابات یک جریان اتفاقی، ابتدایی و انفعالی نبوده است و ریشه‌های دست‌کم بیست‌ساله داشته است و آنچه عناصری مانند شیخ عبدالله به نام *نقدی برای تمام فصول و دفاعیات* مطرح کرده‌اند، و نیز آنچه زیر عنوان *خاطرات آقای منتظری* انتشار داده‌اند و اصولاً به *صحنه آوردن* یک سلسله روزنامه‌ها و نشریه‌های مرموز از سوی کسانی که با نام «اصلاح‌طلب» بازیگر صحنه شدند، نقشه و برنامه‌ای عمیق‌تر، ریشه‌ای‌تر و دامنه‌دارتر از دست‌یابی به قدرت و رسیدن به مقام و منصب و جریان باندبازی و جناح‌بندی داشته است.

امروز می‌توان این نکته را به درستی دریافت که اصولاً شعار «اصلاح‌طلبی» با انگیزه پیشبرد توطئه امام‌زدایی و رویارویی با آرمان‌ها و اهداف مقدس اسلامی امام، مطرح و دنبال شد؛ هرچند چه بسا کسانی که در این جرگه قرار گرفتند هیچ‌گاه ندانستند و درنیافتند که در جریان رویارویی با امام و خط امام قرار گرفته‌اند و باید گفت که امروز دشمن، تفکرات سکولاریسم و لیبرالیسم را به شکل قطره‌ای بر اندیشه‌های آنان تزریق می‌کند و از جزء به کل می‌رسد.

تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دویست سال گذشته نشان می‌دهد که شعار «اصلاح‌طلبی»

عموماً حربه‌ای بود که مهره‌های وابسته به سازمان فراماسونری و استکبار جهانی در راه پیاده کردن نقشه‌ها و نیرنگ‌های اسارت‌بار و ضد مردمی از آن بهره‌های فراوان گرفته و ملت‌هایی را به تباهی و روسپاهی و ذلت و خواری کشانیده‌اند. عسکرخان ارومی‌ها، ابوالحسن خان ایلچی‌ها، میرزا ملکم‌خان‌ها و میرزا حسین‌خان سپهسالارها و تقی‌زاده‌ها و... از مهره‌ها و چهره‌هایی بودند که زیر پوشش «اصلاح‌طلبی» ایران را به جولانگاه بیگانگان و میدان تاخت‌وتاز غارتگران بین‌المللی درآوردند و استعمارگران را به جان و مال و ناموس ملت ایران سلطه بخشیدند.

چنانکه در درازای تاریخ نیز نفاق‌پیشگان جاه‌طلب و زرپرستان از خدا بی‌خبر و سودجویان ریاکار و فرصت‌طلبان ناکار نیز، با شعار «اصلاح‌طلبی» به رویارویی با دین خدا برمی‌خاستند و آتش اختلاف و فساد را در جامعه اسلامی شعله‌ور می‌ساختند. قرآن کریم درباره این دسته از عناصر نفاق‌پیشه و نیرنگ‌باز می‌گوید: «هرگاه به آنها گفته می‌شود در زمین فساد مکنید گویند ما اصلاح‌گرانیم. هشدار که آنها تبه‌کاران‌اند، اما نمی‌فهمند»^۱.

بی‌تردید فتنه‌های شوم و شرارت‌بار پس از انتخابات دهمین دوره ریاست‌جمهوری، برآیند دست‌کم ۲۰ سال نقشه‌ها و برنامه‌هایی بود که طبق سیاست سیاه استکبار جهانی، صهیونیسم بین‌المللی و سازمان‌های جاسوسی آنان، با به صحنه آوردن چهره‌ها و مهره‌های به ظاهر انقلابی و خط‌امامی و با بهره‌گیری از عناصر فریب‌خورده، خودباخته، بی‌بصیرت و گمراه و ساده‌اندیشان خودخواه دنبال شده بود.

شعارهای ضد مردمی، ضد انقلابی و بیگانه‌پسند مانند «جمهوری ایرانی»، «نه غزه، نه لبنان»، حذف شعار «مرگ بر اسرائیل»، اعلام دوستی «با مردم اسرائیل!» و اعلامیه‌ها و بیانیه‌های بیگانه‌پسند و اختلاف‌افکن که در درازای حدود یک سال گذشته مطرح شد، میوه مسموم و فاسد درخت تلخ و شومی بود که زیر نظر سازمان‌های سیا و موساد و به دست نفاق‌پیشگانی که به نام «اصلاح‌طلب» نان می‌خورند غرس شد و رشد کرد و به بار نشست. سمپاشی‌های روزنامه‌های مرموز زنجیره‌ای و جوسازی‌های عناصری مانند حسین حاج فرج دباغ، سعید حجاریان، کدیور، مهاجرانی و... و نوچه‌هایی مانند اکبر گنجی و شیخ عبدالله نوری و... در واقع یک نوع بسترسازی برای فتنه‌های پس از انتخابات بود. با نگاهی به بخشی از به اصطلاح دفاعیات شیخ عبدالله نوری، می‌بینیم آنچه را امروز عوامل فتنه در

ایران مطرح و دنبال می‌کنند، او بسترسازی کرده و ساخته و پرداخته نموده است. از اندیشه به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی، دفاع از کنار آمدن با استکبار جهانی و در رأس آن شیطان بزرگ، دفاع از بیراهه پویایی‌های لیبرال‌مآبانه آقای منتظری، دفاع از گروهک «نهضت آزادی» و منافقین حقیر و سرانجام دفاع از اندیشه‌های لیبرالیستی ضد خط امام و... که در دفاعیات شیخ عبدالله مطرح شده است می‌توان دریافت توطئه امام‌زدایی، کودتای رنگی و مخملی و فتنه براندازی که در پی انتخابات دهمین دوره ریاست‌جمهوری به نمایش درآمد، از چه زمانی و به دست چه عناصر و مهره‌هایی پایه‌ریزی و بسترسازی شده بود.

اکنون بر ملت ایران روشن شده است که این تنها شیخ عبدالله نیست که دانسته یا ندانسته، آگاهانه یا ناخودآگاه در خدمت توطئه امام‌زدایی و انقلاب‌زدایی قرار می‌گیرد و زیر عنوان دفاعیات و... ایده‌ها و اندیشه‌های امریکایی - صهیونیستی و ضد امامی و تسلیم‌طلبانه را ترویج می‌کند و راه را برای کودتای رنگی و مخملی هموار می‌سازد؛ در این توطئه شوم، مهره‌ها و چهره‌هایی بازیگر صحنه هستند که بایسته است ماسک‌ها از چهره آنان برداشته و سرشت زشت آنان برای نسل امروز و نسل‌های آینده برملا گردد تا ریشه این فتنه‌ها و فتنه‌آفرینی‌ها برای همیشه کنده و سوزانده شود. امید است به یاری خداوند این رسالت مقدس را به درستی به پایان بریم و در پی نقد دیدگاه‌ها و نظریه‌پردازی‌های شیخ عبدالله، به بررسی عملکردهای دیگر عوامل توطئه نشینیم و جریان فتنه‌های اخیر را ریشه‌یابی نماییم.

در پایان یادآوری نکته‌هایی بایسته است:

۱. در ۲۱ شماره فصلنامه ۱۵ خرداد، توانستیم بخش‌هایی از خاطرات منسوب به آقای منتظری را در دورانی که او در قید حیات بود مورد نقد و بررسی قرار دهیم و بسیاری از تحریف‌گری‌ها و نارواگویی‌های آن را برملا سازیم با امید به اینکه آن مرحوم به خود آید و دروغ‌ها و نادرستی‌هایی که به نام خاطرات او ساختند و بافتند، دریابد و تا دیر نشده و فرصت‌ها از دست نرفته به جبران برخیزد و آب رفته را به جوی باز آرد؛ لیکن چه توان کرد که شبکه مرموزی که در بیت او و در اطراف او تار عنکبوتی تنیده بودند هیچ‌گاه رخصت ندادند نقد و بررسی‌ای که در فصلنامه ۱۵ خرداد صورت گرفت از نظر او بگذرد و او از محتوای آن آگاهی یابد و کتابی آکنده از دروغ، تحریف و تناقض به نام او بر جای ماند که اعتبار او را در میان نسل امروز و نسل‌های آینده به زیر سؤال برد و البته حساب و کتاب آن در دادگاه عدل الهی انجام خواهد شد و امید است که مورد رحمت و غفران خداوند منان قرار بگیرد.

با درگذشت آقای منتظری اکنون دیگر آن انگیزه شتابزای آوردن نقد خاطرات منسوب به او در

فصلنامه ۱۵ خرداد از بین رفته است و دیگر لزومی نمی‌بینیم که نقد خاطرات منسوب به او را در فصلنامه دنبال نماییم و امیدواریم بتوانیم آن نقد و بررسی را به شکل کتابی مستقل به نام منتظری در دادگاه تاریخ - چنانکه قبلاً به خوانندگان فرهیخته وعده داده‌ایم - منتشر کنیم.

۲. آنچه در مورد شیخ عبدالله نوری در پی می‌آید، همه اشکالات و ایراداتی نیست که بر دفاعیات نامبرده وارد است بلکه تنها نقد بخش‌هایی محدود است که می‌تواند نقش او را در توطئه امام‌زادایی و ایجاد جنگ نرم و به اصطلاح کودتای مخملی به نمایش بگذارد و چنانکه اشاره شد آنچه را او در دفاعیات خود و دیگر مناسبت‌ها مطرح کرد بی‌ما به‌تر از آن بود که بتواند حتی دید عناصر ضد انقلاب و بداندیش را به سوی خود بکشد و ارزش نقد و بررسی نیز ندارد.

۳. جاخوش کردن او در کنار مدعیان دفاع از خط امام و انقلاب اسلامی و حمایت بی‌قیدوشرط عناصری که خود را متولی دفاع از قدس و آرمان‌های فلسطین می‌نمایانند، بازگوکننده حقایقی است که نباید و نشاید از کنار آن بی‌تفاوت گذشت؛ چنانکه سکوت معنی‌دار متولیان و مدعیان خط و راه امام در برابر خیانت‌هایی که در خاطرات منسوب به آقای منتظری نسبت به امام امت صورت گرفت نشان‌دهنده مظلومیت امام و نمک‌نشناسی کسانی است که نان امام را خوردند و آش دشمنان امام را هم‌زدند. اکنون برای مصالح اسلام و انقلاب اسلامی باید آن را گذاشت و گذشت و دم فرو بست.



◆ خط امام و انقلابی‌نمایی فرصت‌طلبان

و اذا قيل لهم لا تفسدوا في الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون و لكن لا يشعرون^۱

... چرا این‌قدر ما عقب‌افتاده هستیم؟ چرا ما باید به واسطه اغراض نفسانیه این‌قدر خودمان را ببازیم؟ چرا باید وقتی که دنیا به تزلزل درآمده است، برای این بی‌اعتنایی ایران به کاخ سفید و سیاه چرا ما باید توجیه کنیم مسائل آنها را؟ چرا ما باید این‌قدر غرب‌زده باشیم یا شیطان‌زده؟... در این زمان که باید فریاد بزنند بر سر امریکا فریاد

می‌زنند سر مسئولین ما!... شماها چرا باید تحت تأثیر تبلیغات خارجی واقع بشوید یا تحت تأثیر نفسانیات خودتان؟... چرا می‌خواهید بین سران کشور تفرقه ایجاد کنید؟ چرا می‌خواهید دودستگی ایجاد کنید؟ چه شده است شما را؟ کجا دارید می‌روید؟ این تذهبون؟... شما انصاف دهید در یک همچو وقتی، وقت یک همچو اموری است!! وقت یک همچو تأییدی است از کاخ سفید؟!...

امام خمینی(س)، ۱۳۶۵/۸/۲۹^۱

... بر اثر حادثه‌ای، عقده و کینه‌ای پیدا می‌کند و در مقابل نظام می‌ایستد؛ در مقابل سخن حق می‌ایستد؛ در مقابل امام و راه امام می‌ایستد... این یک آدم فریب‌خورده است؛ این یک آدم قابل‌ترحم است! دشمن اصلی آن کسی است که پشت سر این قرار می‌گیرد، اما خودش را نشان نمی‌دهد... غم بزرگ این است که بعضی عناصری که هیچ سودی در سلطه آمریکا بر این کشور ندارند، از روی غفلت و اشتباه و ضعف‌ها و عقده‌ها، برای سلطه آمریکا بر این کشور تلاش می‌کنند...

مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای^۲ (مدظله العالی)

به یاد داریم در نخستین سال‌های پیروزی انقلاب اسلامی که فرصت‌طلبان برای نزدیک شدن به بیت امام و خط امامی‌نمایاندن خود سر از پا نمی‌شناختند و عناوین «یار دیرینه امام»، «پیرو خط امام»، «شاگرد امام» و «نماینده امام» را با خود یدک می‌کشیدند، پیوسته این پرسش زهنمان را به خود مشغول می‌کرد که اینها تا کجا با امام همراه‌اند و وفاداری آنان به امام تا چه پایه‌ای است؟ اگر اینها با دم زدن از امام و انقلابی‌نمایی به جا و جاهی دست نیابند و یا برای مدت کوتاهی از پست و مقام کنار گذاشته شوند، چه واکنشی از خود نشان خواهند داد و چه موضعی در برابر امام خواهند گرفت؟

آیا آن روز نیز از امام دم می‌زنند و به نام و یاد امام می‌بالند یا اینکه هواداری و وفاداری

۱. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۱۶۲.

۲. خطبه نماز جمعه تهران، ۱۳۷۸/۹/۲۶.

آنان نسبت به امام تا روزی است که آز و نیاز نفسانی آنان اقتضا می‌کند؛ و اگر روزی مقام و موقعیت خود را در کنار امام نبینند، نه تنها دیگر امام را نمی‌شناسند، بلکه به انقلاب نیز پشت خواهند کرد و هر کدام طبق فراخور فکر و جریزه و جرئت خویش به صف دیگران خواهند پیوست و در کنار دیگران خواهند ایستاد؟! برخی در صف تحجرگرایان، جمعی در کنار دگراندیشان، شماری هم‌نوا با به‌اصطلاح ترکش‌خوردگان و منافقان، گروهی هم‌صدا با روشنفکرآبان و بیگانه‌زدگان و... به امام از پشت خنجر خواهند زد! آزمون‌های گوناگون سه دهه گذشته نشان داد که در میان مقامات و مسئولان و کسانی که داعیه پیروی از خط امام را داشتند، کمتر کسی بود که نسبت به او وفادار و به رهنمودهای او تعبد داشته باشد.

همچنانکه برادر فقید حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی(ره) اعلام کرد امام در میان اصحاب و اعوان و یاران و اطرافیان خود «تنها» بود و برخی از آنهایی که به ظاهر با امام بودند، یاران نایاری بودند که به طمع مقام و یا از بیم توده‌های دلباخته به امام، ناگزیر شدند که به پیروی از او تظاهر کنند و خود را

خط امامی بنمایانند؛ و با وجود این هر کدام از آنان بر آن بودند که دیدگاه‌ها، برداشت‌ها و امیال و اغراض خود را بر امام تحمیل کنند و به دست او به آز و نیاز نفسانی خود برسند و آن گاه که در می‌یافتند امام نفوذناپذیر است و طبق هوا و هوس و دید و دأب این و آن حرکت نمی‌کند سخت به خود می‌پیچیدند و رنج می‌کشیدند و تا روزی که امام دیده از

امروز می‌توان این نکته را به درستی دریافت که اصولاً شعار «اصلاح طلبی» با انگیزه پیشبرد توطئه امام‌زدایی و رویارویی با آرمان‌ها و اهداف مقدس اسلامی امام، مطرح و دنبال شد

مسئله سرمایه‌داری و سرمایه‌داران و جنگ فقر و غنا در اسلام، فتوای جواز بازی با شطرنج و رخصت دادن به زنان جهت شرکت در انتخابات و دیگر فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی مورد نکوهش قرار می‌دادند؛ برخی دیگر از دیدگاه او پیرامون ولایت فقیه، یا اختیارات رهبر و یا حکم اعدام سلمان رشدی، اجرای حکم خدا در مورد منافقان، برخورد با باند مهدی هاشمی و شبکه جاسوسی حاکم در بیت آقای منتظری، پشتیبانی از مردم فلسطین و دیگر آزادی‌خواهان مظلوم جهان، پافشاری در راه صدور انقلاب، ایستادگی و انعطاف‌ناپذیری در جنگ تحمیلی و مبارزه آشتی‌ناپذیر او با شیطان بزرگ، نگران و ناراحت بودند و به او خرده می‌گرفتند؛ دسته‌ای از رویارویی او با تحجرگرایان، ولایتی‌ها و «آخوندهای دین به دنیا فروش» خشمگین می‌شدند و به انتقاد برمی‌خاستند؛ گروهی امام را به علت اینکه باند نهضت آزادی را خائن به کشور، ملت

و انقلاب می‌دانست نکوهش می‌کردند و گروه دیگر از اینکه نسبت به انجمن حج‌تیه ذهنیت داشت و خواهان کوتاه کردن دست آنان از همه شئون سیاسی و اجرایی کشور بود، آشفته بودند و اعتراض داشتند و بدین گونه دیگر انتظاراتها و خواسته‌ها.

در خور توجه اینکه بیشتر این چهره‌ها و گروه‌های معترض به امام، آن گاه که در میان مردم قرار می‌گرفتند و به

شاید عنوان «ولایت فقیه» از ادبیات انقلاب اسلامی شمرده شود و در دوره‌های دیگر در میان مردم متداول نبوده است لیکن نمی‌توان انکار کرد که مردم شیعه در درازای تاریخ اوامر و نواهی مجتهدان و فقها را اوامر الهی می‌دانستند

سخنرانی، مصاحبه و خطبه و خطابه برمی‌خاستند، خود را خط امامی می‌نمایاندند و اگر ساعت‌ها در برجستگی و آراستگی خط امام سخن می‌گفتند پروایی نداشتند زیرا دریافته بودند که بدون دم زدن از امام و راه او در میان ملت قهرمان‌پرور و فداکار ایران نتوان جای پای و پایگاهی به دست آورد و خود را مردمی وانمود کرد!

آنان بر این باور بودند که برای همیشه می‌توانند با ماسک خط امامی حرکت کنند و چهره اصلی خود را در کارپیچ «یار دیرینه امام»، «یاور امام»، «دانشجوی پیرو خط امام»، «نماینده امام» و... پنهان کنند و به بیراهه‌پویی، کارشکنی، آزمندی و مقام‌پرستی ادامه دهند و به اصطلاح معروف نان انقلاب را بخورند و آش دیگران را هم بزنند؛ غافل از اینکه خداوند در کمین آسمندان و آزمندان است: «ان ربک لبالمرصاد»^۱ و فریبکاران و فرصت‌طلبان را رسوا خواهد کرد. قرآن با صدای رسا اعلام می‌کند:

آیا مردم پنداشته‌اند به (صرف) اینکه بگویند ایمان آوردیم رها شوند و مورد آزمون قرار نگیرند؟ ما کسانی را که پیش از آنان بودند امتحان کردیم (و آنان را نیز امتحان می‌کنیم) تا خداوند کسانی را که راست گفتند مشخص کند و دروغ‌گویان را نیز بشناساند.^۲

ما شما را می‌آزماییم تا مجاهدان و صابران شما را معلوم داریم و خبرهایتان را آزمایش کنیم.^۳

از این رو، دیدیم که دیری نپایید برخی از چهره‌هایی که با ماسک خط امامی بازیگر صحنه سیاست شده بودند یکی پس از دیگری سرشت اصلی خویش را به نمایش گذاشتند و در راه مطامع نفسانی و منافع شخصی و یا از روی ساده‌لوحی و فریب‌خوردگی رویاروی امام ایستادند و برخی از آنان حتی در راه انقلاب‌زدایی از هیچ خیانتی پروا نکردند. صادق قطب‌زاده و بنی‌صدر به حرکت براندازی روی آوردند و در راه از میان بردن امام و انقلاب اسلامی به توطئه نشستند. منافقین که روزگاری در اعلامیه خود از امام به عنوان «پدر»! یاد می‌کردند، کمر به نابودی امام و انقلاب بستند و در این راه حمام خون به راه انداختند. «بلعم باعورا»ی دوران انقلاب آن گاه که دست خود را از پست و مقام کوتاه دید و دریافت که

۱. قرآن کریم، ۱۴/۸۹.

۲. قرآن کریم، ۲۹/۳-۲.

۳. قرآن کریم، ۳۱/۴۷.

در نظام جمهوری اسلامی، به اصطلاح معروف «محلی از اعراب ندارد» به رژیم ضد اسلامی بعث عراق پناه برد و ریزخوار سفره شراب صدام شد و از رادیو بغداد زشت‌ترین، سخیف‌ترین و بی‌شرمانه‌ترین ناسزاها را نثار امام کرد. «فمثلة کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث»^۱

از سلاله میرزا ملک‌خان نیز عناصری که در دوران مبارزه و انقلاب در «انجمن حجتیه» درس مبارزه با بهایی‌گری را از بر می‌کردند و از الفبای نهضت و انقلاب بی‌خبر بودند و در راه انقلاب حتی یک سیلی نخوردند و یک روز نیز به زندان نرفتند، در پی پیروزی انقلاب

اسلامی آن گاه که بوی قدرت به مشام آنان رسید، با صد و هشتاد درجه چرخش به سیاست و در واقع به ریاست روی آوردند و سالیانی با عنوان «شاگرد مکتب شهید مطهری» نان خوردند و کوشیدند از این عنوان در راه دستیابی به قدرت بهره‌برداری کنند؛ آن گاه که از این ترفند طرفی برنیستند و مقام و منصبی به آنان داده نشد، به مصداق «کل شیء یرجع الی اصله» سرشت اصلی خود را که ریشه در «انجمن حجتیه» داشت آشکار کردند و با ادعای اینکه دین آمده تا آخرت انسان‌ها را آباد کند و به دنیای

◆

تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دویست سال گذشته نشان می‌دهد که شعار «اصلاح طلبی» عموماً حربه‌ای بود که مهره‌های وابسته به سازمان فراماسونری و استکبار جهانی در راه پیاده کردن نقشه‌ها و نیرنگ‌های اسارت‌بار و ضد مردمی از آن بهره‌های فراوان گرفته و ملت‌هایی را به تباهی و روسیاهی و ذلت و خواری کشانیده‌اند

مردم کاری ندارد، به احیای تز استعماری، کهنه و زنگ‌زده «جدایی دین از سیاست» برخاستند

۱. قرآن کریم، ۱۷۶/۷.

و در راه انتقام از امام و نظام جمهوری اسلامی به طرح مسائل تفرقه افکنانه دست زدند و کوشیدند دیوار سیاه رضاخانی میان دانشگاه و حوزه را که به دست امام فروپاشیده بود، بار دیگر پی‌ریزی کنند.

مهندس مهدی بازرگان که در رژیم شاه، حسرت به دل کرسی پارلمان مانده بود، به یمن عنایت امام و فداکاری‌ها و ایثارگری‌های ملت انقلابی ایران بر کرسی صدارت که هرگز خواب آن را نیز نمی‌دید، تکیه زد و به عنوان اولین نخست‌وزیر نظام جمهوری اسلامی ایران، زمام کشور را به دست گرفت لیکن دیری نپایید که رودرروی امام و انقلاب ایستاد؛ رهنمودهای حکیمانه امام را «شاه‌فرمانی»! خواند و ملت انقلابی و نهادهای انقلاب را مورد تاخت‌وتاز قرار داد؛ خواهان جمع شدن کمیته‌ها شد و به‌رغم نفرت فزاینده ملت ایران از شیطان بزرگ در راه ایجاد ارتباط با آن ابرجنایتکار کوشید؛ همراه با ابراهیم یزدی در سفر به الجزایر با برژینسکی به گفت‌وگوی محرمانه نشست؛ به انقلاب و ارزش‌های انقلابی پشت کرد و زیان‌های جبران‌ناپذیری به بار آورد.

آقای منتظری نیز آنگاه که به عنوان قائم‌مقام رهبری منصوب شد، خود را در مقام و موقعیتی پنداشت که انگار رهبر اصلی و واقعی کشور است و نه تنها مسئولان نظام جمهوری اسلامی و حتی مقامات قضایی باید فرمانبر اوامر و نواهی او باشند، بلکه انتظار داشت امام نیز آنچه را که او می‌گوید و می‌نویسد چشم و گوش بسته بپذیرد و به کار بندد. از آنجا که جریان نفاق و باند ترور و آدمکش و عناصر خودسر و کج‌اندیش که در بیت او حاکم بودند به گوش او خوانده و به او باورانده بودند که نظام جمهوری اسلامی جز او کسی ندارد و او هر چه بگوید مقامات کشور ناگزیرند بپذیرند، به خود رخصت می‌داد که بی‌پروا به هر مقامی که بر خلاف دید و افکار او عمل کرد بتازد و به آنان نامه‌های سرگشاده و آکنده از ناسزا بنویسد و امام را به زیر سؤال ببرد و زبان گویای منافقان شود و...

اینان و برخی دیگر، از کسانی بودند که نتوانستند به راه انقلاب ادامه دهند؛ نیمه راه بریدند و از بوته آزمایش «همراهی با امام» و «پیروی از او» سربلند بیرون نیامدند و ناخالصی‌هایی را

که در درون داشتند در روز آزمون آشکار کردند؛ عناصر بی‌نام و نامدار دیگری نیز از مدعیان «پیرو خط امام و همراه امام» در گوشه و کنار بودند که چون در نظام جمهوری اسلامی منصب و مقامی بر آنان ارزانی نشد و از نان و نوای قدرت بهره‌مند نشدند، به امام و انقلاب پشت کردند و کژراهه گزیدند و در جهت تخریب راه امام از هیچ تلاشی پروا نکردند. امروز نیز می‌بینیم برخی از عناصر به اصطلاح انقلابی و مدعیان «پیرو خط امام» و... آن گاه که دست خود را از قدرت و موقعیت و مقام و منصب کوتاه می‌بینند، چگونه به تخریب و توطئه بر ضد امام، نظام و انقلاب برمی‌خیزند و آتش نفاق و اختلاف را شعله‌ور می‌سازند و هزاران نغمه، نقشه و دستاویز برای به زیر سؤال بردن امام ساز می‌کنند و یکباره «اصلاح‌طلب» و «آزادی‌خواه» می‌شوند و به یاد حقوق توده‌های محروم و مردم مستضعف می‌افتند و برای آزادی، اشک تمساح می‌ریزند! گویی میراث حکومت جمهوری اسلامی و نظریه ولایت فقیه فقط در دوره حیات امام معتبر بوده و بعد از او باید چنین نظریه‌ای به نام آزادی از صحنه روزگار محو شود.

◆ شیخ عبدالله نوری در مسیر کجراهه

شیخ عبدالله نوری نیز تا آن روزی که نماینده مجلس، وزیر کشور و... بود هیچ‌گاه از «... بازگرداندن اقتدار واقعی و ارتقای مشروعیت حاکمیت سیاسی، ارایه تصویری رحمانی و عقلانی از اسلام و جذب قشرهای وسیع ملت...»^۱ سخن بر زبان نمی‌راند و «نگاه ناقدانه و مصلحانه بر دوام و ثبات نظام دینی مردم‌سالار...» نداشت، بلکه در آن روز از دیدگاه او این «اقتدار» و «ارتقا» و «تصویر رحمانی و عقلانی از اسلام» کاملاً حاصل و حاکم بود! اما از آن روز که دریافت دوران عمر سیاسی او به پایان رسیده و عنقریب از ریاست و صدارت محروم خواهد شد یک‌باره خواب‌نما شد و به یاد آورد که «... بسیاری از هدف‌ها و ارزش‌های انقلاب

۱. عبدالله نوری، شوکران اصلاح (دفاعیات عبدالله نوری در دادگاه ویژه روحانیت)، تهران، طرح‌نو، ۱۳۷۸، ص ۱۲.

به چنگال قدرت غیر مهذبها گرفتار آمده است...! و بر آن شد «... از گوشه‌هایی از مظلومیت اسلام و انقلاب پرده برگیرد...»! چنانکه طلحه و زبیر نیز از آن روزی که دریافتند آنان را در

حکومت علی(ع) جایی و مقامی نیست، بر آن شدند که «از خون به ناحق ریخته عثمان» دفاع کنند. مسلماً اگر حضرت، آن دو تشنه قدرت و اسیر شهوت را در حکومت شریک کرده بود، اصولاً به یادشان نمی‌آمد که شخصی به نام عثمان کشته شده است تا به خون او بیندیشند که به حق و یا به ناحق ریخته شده است. کیست که نداند اگر افرادی مانند شیخ عبدالله نوری تاریخ مصرف خود را در قدرت تمام شده نمی‌دیدند و از ناحیه مردم و نمایندگان مردم از مقام وزارت کنار زده نمی‌شدند و پست و قدرت و

شیخ عبدالله نوری در بخش عمده دفاعیات خود گفتار و نوشتار و در یک کلام اندیشه‌های کهنه، پس‌مانده و از رنگ و رو رفته گروهک‌های ملی‌گرا را درباره سازش با امریکا، صهیونیست‌ها و کنار گذاشتن ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب که از سال ۵۸ مطرح می‌کردند، به عنوان سخن نو و ابداعی زمزمه کرده است

موقعیت از آنها سلب نمی‌گردید، نه ژست اصلاح‌طلبی به خود می‌گرفتند و نه در صف غرب‌باوران می‌ایستادند و نه گوشه‌هایی از بافته‌ها و ساخته‌های یک‌صدساله شبه‌روشنفکران فراماسون و غرب‌گرا را به نام «دفاعیات» به نمایش می‌گذاشتند.

با نگاهی کوتاه و گذرا به مطالب روزنامه خرداد این واقعیت به درستی خود را نشان می‌دهد که انگیزه انتقام‌جویی، در انتشار آن نقشی اساسی داشته و شیخ عبدالله نوری بر آن بوده است تا با آن دسته از مسئولان و مقامات حاکم که در برکنار کردن او از وزارت کشور نقش داشته‌اند تسویه حساب کند.

من نمی‌دانم آنچه را که به عنوان دفاعیات شیخ عبدالله نوری مطرح شده تا چه حد از قلم و

اندیشه او تراوش کرده است و تا چه حجمی را دیگران برای او دیکته کرده‌اند لیکن جای تردید نیست که نه تنها یک نفر روحانی بلکه یک انسان آزاده‌ای که به سرنوشت کشور و ملت خود بیندیشد، هرگز از عناوین «آزادی»، «اصلاح»، «انسان»، «مردم» و «حقوق شهروندان» و دیگر واژه‌های مقدس در راه تسویه حساب‌های شخصی، جناحی و رویارویی با رقیبان در جنگ قدرت بهره‌برداری نمی‌کند و به سبک و سیاق روزنامه‌نویسان حرفه‌ای و جنجال‌آفرین که از راه هوچی‌بازی، اختلاف‌افکنی و تشنج‌آفرینی نان می‌خورند، به دفاع از خود بر نمی‌خیزد.

دفاع از ایده و اندیشه را با پشت هم‌اندازی، سفسطه‌بازی، دروغ‌پردازی و غوغاسالاری، تفاوت از زمین تا آسمان است و هیچ‌گاه با تکرار گفتار و نوشتار باندها و گروهک‌هایی که سالیان دراز است مطرود جامعه انقلابی - اسلامی ایران هستند، نمی‌توان خود را «اصلاح‌طلب» وانمود کرد و باد به غیغب انداخت که «گوهر رهیافت من در این دفاعیه اصلاح‌طلبی است...!» آنچه در این دفاعیات آمده تفسیر تاریخی کینه دشمنان ملت ایران در دویست سال گذشته تا به امروز است:

۱. تکرار گفتار و نوشتار منورالفکرها و روشنفکرآب‌هایی که از کارشناسان غربی و متفکران صلیبی - صهیونیستی تغذیه فکری شدند و آنچه را استاد در پشت پرده به آنان آموخته بود در درازای دو سده گذشته طوطی‌وار گفتند و امروز نیز دنباله‌روهای آنان همان بافته‌ها و ساخته‌ها را در کارپیچ یک سلسله اصطلاحات و عناوین فریبنده به نام «اندیشه‌های نو» مطرح می‌کنند و به خورد ساده‌اندیشان ناآگاه و از همه‌جا بی‌خبر می‌دهند.

۲. تکرار اندیشه‌های سازشکارانه برخی گروهک‌های سیاسی و لیبرالیستی در ایران که دنباله‌رو سیاست امریکا هستند و بر این باورند که بدون همراهی امریکا نمی‌توان زنده ماند و نفس کشید.

۳. به کارگیری برخی شعارهای پرزرق و برق و فریبنده مانند «اصلاح‌طلبی»،

«آزادی خواهی»، «قانون مداری»، «مردم سالاری» و... که همیشه ابزار دست قدرت طلبان مخالف (اپوزیسیون) در دوران ضعف و ناتوانی آنان می باشد که آن را به عنوان حربه برنده ای بر

ضد رقیبان حاکم و توانمند مورد بهره برداری قرار می دهند، اما آن گاه که به قدرت می رسند آن را به کلی کنار می گذارند و از آن هیچ گاه یاد نمی کنند.

بی تردید طرح شعارهای «اصلاح طلبی»، «آزادی خواهی»، «قانون مداری» و «مردم سالاری» از طرف شیخ عبدالله نوری و امثال او، استفاده ابزاری از این شعارها در راه انتقام گیری از کسانی است که او را از ریاست و صدارت پایین کشیدند و دست او را از مقام و منصب کوتاه کردند

۴. تبدیل برخی از کاستی ها و نارسایی های اجتناب ناپذیر به بحران های لاینحل نظام جمهوری اسلامی؛ آنان که تنها به قدرت می اندیشند تا روزی که دستشان به مقام و منصب می رسد از کنار این گونه نارسایی ها و بزرگتر از آن، به آسانی می گذرند و یا به توجیه آن می نشینند که «این گونه مشکلات در همه دنیا وجود دارد و حل آن هم به زمان نیاز

دارد و...» لیکن آنگاه که از قدرت و ریاست کنار گذاشته شدند از آن کاستی ها و مشکلات به عنوان حربه ای علیه نظام بهره می گیرند.

۵. بزرگ کردن برخی از کارهای غیر قابل دفاع برخی از مسئولان و دست اندرکاران کشور که چون طعمه چرب و نرمی در دست غرض ورزان و بداندیشان برای به زیر سؤال بردن نظام و حتی انقلاب اسلامی می باشد.

آنچه امثال شیخ عبدالله نوری می گفتند نکات تازه ای در بر نداشت و تکرار مکرراتی بود که بارها از سوی عناصر مختلف با دیدگاه ها و انگیزه های گوناگون مطرح شده و خواهد شد و می توان گفت شیخ عبدالله نوری که در دفاعیاتش درباره این محورها آن گونه داد سخن داده،

هیچ‌گاه به آن باورمند نبوده و آن را جدی نگرفته است؛ چراکه اگر به راستی شیخ عبدالله آنچه را که در این دفاعیات آورده باور داشت و مسئولیتی احساس می‌کرد، باید در دورانی که بر کرسی ریاست، وکالت و وزارت نشسته بود دست‌کم یک‌بار زبان بر چنین مسائلی می‌گشود و یا روی برخی از آنها انگشت می‌گذاشت و چنین مسائلی را مطرح می‌کرد. شیخ عبدالله نوری و امثال او اگر اندیشه «اصلاح‌طلبی» در سرداشتند چگونه در دوران ریاست خود هیچ‌گاه «نگاه ناقدانه و مصلحانه» به اوضاع کشور نینداختند و خواهان «نقد مصلحانه» از طرف اهل نقد و نظر بر عملکردشان نشدند؟! چرا آن‌گاه که دست آنان از قدرت، ریاست و صدارت کوتاه شد و دریافتند که در نظام جمهوری اسلامی دیگر برای آنها زمینه رسیدن به مقام و منصب نیست مانند همه عناصر و رشکسته شعار «اصلاح‌طلبی» سردادند.

بی‌تردید طرح شعارهای «اصلاح‌طلبی»، «آزادی‌خواهی»، «قانون‌مداری» و «مردم‌سالاری» از طرف شیخ عبدالله نوری و امثال او، استفاده ابزاری از این شعارها در راه انتقام‌گیری از کسانی است که او را از ریاست و صدارت پایین کشیدند و دست او را از مقام و منصب کوتاه کردند. دفاعیات او در آن روز و بیانیه‌های پاره‌ای از عناصر شکست‌خورده امروز، در واقع بهره‌برداری از اصول و ارزش‌ها و شعارهایی برای رویارویی با رقیبان در جنگ قدرت می‌باشد. از این رو، پاسخ‌گویی به آنچه در این دفاعیات و بیانیه‌ها آمده که بسیاری از آنها جنبه ماجراجویی و انتقام‌جویی دارد، کاری ناروا و بیهوده است. اما چون در این گونه دفاعیات و بیانیه‌ها یک سلسله تحریف‌گری‌ها و خلاف‌گویی‌ها مطرح شده است که خواه از روی لجاجت و انتقام‌جویی به آن دست زده باشند و خواه با انگیزه دیگری باشد، نمی‌توان از کنار آن بی‌تفاوت گذشت و پیامدهای ناروا و مخدوش‌کننده آن را در تاریخ نادیده گرفت؛ به ویژه اینکه می‌بینیم بخش عمده‌ای از این دفاعیات در راه به زیر سؤال بردن امام و اهداف و آرمان‌های انقلاب اسلامی می‌باشد که مقابله با آن بر هر مسلمان آزاده و آزاداندیش لازم است. و من در اینجا به آن بخش از آورده‌های شیخ عبدالله نوری که جنبه مقابله با امام و آرمان‌های انقلاب اسلامی دارد، پاسخ خواهم داد و واقعیت‌ها را برای آگاهی نسل امروز و نسل‌های آینده روشن

خواهم کرد.

۱. تردید در نامه ۶/۱/۱۳۶۸ امام به آقای منتظری

با اینکه شیخ عبدالله نوری پیش از پرداختن به نامه یادشده خلاف‌گویی‌های دیگری درباره امام و آرمان‌های ایشان دارند از جهت اهمیت این نامه و پیامدهای آن ناگزیرم آن را بر دیگر مسائل مقدم دارم. نخست به اظهارات نامبرده در این مورد گذر می‌کنیم:

... یکی از موارد اتهامی در متن کیفرخواست، اتهام «ترویج سیاسی آیت‌الله منتظری»

است و چون هیچ ماده قانونی برای جرم تلقی کردن آن در دست نداشته به نامه ۶

فروردین ۱۳۶۸ منسوب به حضرت امام استناد کرده‌اند^۱...

مع‌الاسف نزدیک به ده سال بعد ناگهان نامه تردیدآمیز ۶ فروردین ۱۳۶۸ منتشر شد که

در حیات حضرت امام بر فرض صحت محتوای آن کمتر از ۴۸ ساعت با انتشار نامه

۱۳۶۸/۱/۸ خود به خود منسوخ و از حیث استناد و اعتبار ساقط می‌شود!!

بدیهی است که عقلاً، اندیشمندان و امام‌شناسان در عبارات نامه ۶ فروردین تردید کنند

و بپرسند چگونه امام در نامه ۶ فروردین ۶۸ به آقای منتظری می‌گوید: من شما را فاسق

و فاجر و عامل یا تحت تأثیر منافقین می‌دانم اما دو روز بعد در نامه‌ای که از صدا و

سیما خوانده شد، می‌گویند من به شما شدیداً علاقه‌مندم... آیا امکان دارد امامی که در

طول ۶۰ سال حیات سیاسی و فعالیت‌های مبارزاتی‌اش از یک مشی روشن و متین

برخوردار بود... و همواره ظاهر و باطن کلام و اعتقاد و زبانش یکسان بود به ناگاه در

کمتر از دو روز دو موضع صددرصد متضاد و متعارض اتخاذ کند؟! حیرت‌آور است که

در راستای استفاده ابزاری از امام نامه ۸ فروردین معظم‌له را که رسمی بوده، و در

زمان حیات امام منتشر شد و در صحیفه نور موجود است، معتبر نمی‌دانند اما نامه

تردیدآمیزی که اصل صدور آن قطعی است ولی متن آن سال‌ها بعد از ارتحال امام

منتشر شد و... را سند قرار داده‌اند. نامه‌ای که با سیره عملی، فقهی و مناسبات امام

عظیم‌الشأن با آیت‌الله منتظری در تبیین است...^۱

در این اظهارات شیخ عبدالله نوری، چند نکته جلب نظر می‌کند:

نخست اینکه شیخ عبدالله نوری در این ادعای خود، به امام نسبتی داده که در نامه ۶ فروردین ایشان هرگز نیامده است؛ او ادعا کرده است که امام در نامه خود به آقای منتظری آورده است: «من شما را فاسق و فاجر و عامل یا تحت تأثیر منافقین می‌دانم»!! برای روشن شدن این واقعیت که نامبرده به امام به دروغ نسبتی داده و به تحریف نامه امام دست زده است، متن نامه ۶/۱/۶۸ را عیناً در پی می‌آوریم:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای منتظری

با دلی پر خون و قلبی شکسته چند کلمه‌ای برایتان می‌نویسم تا مردم روزی در جریان امر قرار گیرند. شما در نامه اخیرتان نوشته‌اید که نظر تو را شرعاً بر نظر خود مقدم می‌دانم؛ خدا را در نظر می‌گیرم و مسائلی را گوشزد می‌کنم. از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید. صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید. شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضعگیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند. به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم. مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید. در مسئله مهدی هاشمی قاتل، شما او را از همه متدینین متدین‌تر می‌دانستید و با اینکه برایتان ثابت شده بود

که او قاتل است مرتب پیغام می‌دادید که او را نکشید. از قضایای مثل قضیه مهدی هاشمی که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آنها را ندارم. شما از این پس وکیل من نمی‌باشید و به طلابی که پول برای شما می‌آورند بگویید به قم منزل آقای پسندیده و یا در تهران به جماران مراجعه کنند. بحمدالله از این پس شما مسئله مالی هم ندارید. اگر شما نظر من را شرعاً مقدم بر نظر خود می‌دانید - که مسلماً منافقین صلاح نمی‌دانند و شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتتان را خراب‌تر می‌کند - با دلی شکسته و سینه‌ای گداخته از آتش بی‌مهری‌ها با اتکا به خداوند متعال به شما که حاصل عمر من بودید چند نصیحت می‌کنم؛ دیگر خود دانید:

۱. سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام بر حلقوم منافقین و گروه مهدی هاشمی و لیبرال‌ها نریزد.

۲. از آنجا که ساده‌لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید، شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد.

۳. دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هر چه اسرار مملکت است را به رادیوهای بیگانه دهند.

۴. نامه‌ها و سخنرانی‌های منافقین که به وسیله شما از رسانه‌های گروهی به مردم می‌رسید، ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان - روحی له الفدا - و خون‌های پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید؛ برای اینکه در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید، شاید خدا کمکتان کند.

والله قسم، من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم، ولی در آن وقت شما را ساده‌لوح می‌دانستم که مدیر و مدبر نبودید ولی شخصی بودید تحصیلکرده که مفید برای حوزه‌های علمیه بودید و اگر اینگونه کارهاتان را ادامه دهید مسلماً تکلیف دیگری دارم و می‌دانید که از تکلیف خود سرپیچی نمی‌کنم. والله قسم، من با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می‌دانستم. والله قسم، من رأی به ریاست‌جمهوری بنی‌صدر ندادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم.

سخنی از سر درد و رنج و با دلی شکسته و پر از غم و اندوه با مردم عزیزمان دارم: من با خدای خود عهد کردم که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم‌پوشی نکنم. من با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم؛ اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت برنمی‌دارم. من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می‌افتد ندارم؛ من تنها باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم. من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بسته‌ام که واقعیات را در موقع مناسبتش با آنها در میان گذارم. تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگانیش به اسلام؛ سعی کنند تحت تأثیر دروغ‌های دیکته‌شده که این روزها رادیوهای بیگانه آن را با شوق و شور و شعف پخش می‌کنند نگردند. از خدا می‌خواهم که به پدر پیر مردم عزیز ایران صبر و تحمل عطا فرماید و او را بخشیده و از این دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت دوستان را بیش از این نچشد. ما همه راضی هستیم به رضایت او؛ از خود که چیزی نداریم، هر چه هست اوست. والسلام.

روح الله الموسوی الخمينی

یکشنبه ۱۶/۱/۶۸^۱

چنانکه می‌بینید در این نامه امام چنین جمله‌ای که «من شما را فاسق و فاجر و عامل منافقین می‌دانم» وجود ندارد و این جمله را شیخ عبدالله نوری ساخته و به امام منتسب کرده است.^۲ دوم اینکه شیخ عبدالله نوری به‌رغم ادعای برخورد شفاف با ملت و ادعای هواداری از «مردم‌سالاری» متأسفانه در مورد نامه تاریخی ۶ فروردین امام به آقای منتظری، به سفسطه متوسل شده است و با نسل امروز و نسل‌های آینده، با راستی و درستی سخن نگفته و واقعیات‌ها را با مردم در میان نگذاشته است بلکه بر عکس کوشیده است مردم را در مورد این نامه در تاریکی و ناآگاهی نگاه دارد. این‌گونه برخوردها و موضع‌گیری‌های ابهام‌آمیز، سند

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۲۲ - ۳۳۰.

۲. در دیداری که سران سه قوه در شامگاه ۶۸/۱/۷ با امام داشتند، ایشان آقای منتظری را «فاسق، فاسد و مفسد» خواندند.

دشمنان اسلام سالیان درازی با شیوه‌های گوناگون و تبلیغات دامنه‌دار کوشیدند و انمود کنند که اسلام توان اداره جامعه امروز را ندارد، احکام اسلام در هزار و چهارصد سال پیش وضع شده و برای آن روز و روزگار کارایی داشته است لیکن در عصر اتم، قرن بیستم، قرن تسخیر فضا و قرن تمدن و پیشرفت و... اسلام نمی‌تواند پاسخگوی مشکلات جامعه ماشینی باشد

زنده‌ای است بر درستی آنچه در بالا یاد شد که ادعای اصلاح‌طلبی، آزادی‌خواهی و مردم‌سالاری از طرف شیخ عبدالله نوری و همفکران قلم به دست و روزنامه‌نویس او جنبه شعاری و ابزاری دارد.

کاش شیخ عبدالله نوری به جای آن همه دست و پا زدن برای به زیر سؤال بردن نامه ۶ فروردین امام و گریز از واقعیت‌ها، با شهامت و صراحت و راستی و جوانمردی با مردم سخن می‌گفت و حقایق را با آنان در میان می‌گذاشت. کاش شیخ عبدالله نوری مردم را نامحرم نمی‌پنداشت و واقعیت‌ها را درباره نامه ۶ فروردین امام برای آنان بازگو می‌کرد و

علل و عواملی را که امام را به نگارش آن نامه واداشت توضیح می‌داد.

سوم، شیخ عبدالله نوری با یک سلسله استدلال‌ها و عبارت‌پردازی‌ها کوشیده است که پیروان و علاقه‌مندان امام را بر آن دارد که از مطرح کردن نامه ۶ فروردین امام به کلی چشم‌پوشند و این پندار واهی را بپذیرند که اگر آن نامه را ازایه دهند چون با نامه ۸ فروردین ۶۸ در تضاد و تناقض است بنابراین امام به زیر سؤال می‌رود و به تناقض‌گویی متهم می‌شود. در صورتی که این دو نامه چنانکه توضیح خواهم داد تناقضی با یکدیگر ندارند.

چهارم، به نظر می‌رسد شیخ عبدالله نوری با اظهارات خود درباره نامه ۶ فروردین امام، دچار ضد و نقیض‌گویی و سردرگمی شده است. از یک سو با جمله‌هایی مانند «نامه تردیدآمیز

۶ فروردین ۱۳۶۸»، «نامه ۶۸/۱/۶ منسوب به امام» و... کوشیده است که اعتبار آن نامه تاریخی را به زیر سؤال برد و در اصالت آن تردید کند؛ از سوی دیگر صریحاً به درستی و اصالت آن نامه اعتراف کرده است؛ آنجا که آورده است: «... حضرت امام پس از حصول اطمینان از عدم انتشار یا معدوم شدن نامه ۶۸/۱/۶...»

پنجم، شیخ عبدالله نوری با شیوه‌ای ماهرانه کوشیده است امام را نیز به زیر سؤال ببرد و در قاطعیت، استواری و خلل‌ناپذیری امام دانسته یا ندانسته شبیه پدید آورد از این رو، آورده است:

...بدیهی است که عقلاً، اندیشمندان و امام‌شناسان در عبارات نامه ۱/۶ تردید کنند و بپرسند چگونه می‌شود امام در نامه ۶ فروردین ۱۳۶۸ به آقای منتظری می‌گوید من شما را فاسق و فاجر و عامل و یا تحت تأثیر منافقین می‌دانم. اما دو روز بعد در نامه‌ای که از صدا و سیما خوانده شد، می‌گوید من به شما شدیداً علاقه‌مندم!^۱ ... مردم می‌گویند چگونه می‌شود امام در نامه‌ای به آیت‌الله منتظری بنویسد من شما را فاسق و فاجر می‌دانم، شما در قعر جهنم هستید، شما اسرار نظام را به استکبار و منافقین می‌دهید. اما ۴۸ ساعت بعد، ایشان را وکیل خود قرار دهند که شرط آن عدالت است...^۲

آنها که راه خویش را از «مردم» جدا می‌کنند، از آنجا که نمی‌دانند مردم چه می‌گویند، چه می‌خواهند، چگونه می‌اندیشند، چه دیدگاهی دارند و چه اهداف و آرمان‌هایی را دنبال می‌کنند، ناگزیر کژی‌ها و بداندیشی‌های خویش را به پای مردم می‌گذارند و به مردم نسبت‌های ناروا می‌دهند.

یک گروهک ورشکسته و بیگانه از مردم در سمپاشی‌ها و جوسازی‌های خود بر ضد امام ادعا کرد که «مردم به بن‌بست رسیده‌اند!» امام پاسخ دادند: «شما به بن‌بست رسیده‌اید. اشتباه

۱. عبدالله نوری، همان، ص ۱۸۶.

۲. همان، ص ۱۹۲.

می‌کنید، مملکت اسلام که به بن‌بست نمی‌رسد ... شماها به بن‌بست رسیدید.»^۱

باید به شیخ عبدالله نوری گفت مردم مسلمان ایران با احکام اسلام آشنا هستند و می‌دانند کسی که دانسته یا ندانسته در خدمت دشمنان اسلام قرار گیرد، اسرار نظام را در ببحوحه جنگ تحمیلی و خانمانسوز فاش نماید و نقش بلندگوی منافقان را ایفا کند و رویاروی نظام جمهوری اسلامی و امام بایستد و همه مسئولان را مورد تاخت‌وتاز، اتهام و اهانت قرار دهد و آب به آسیاب دشمن بریزد و تذکرات دوستانه، رهنمودهای خیرخواهانه و هشدارهای دلسوزانه دوستان و شخص امام نیز نتواند او را از کژراهه بازدارد، چه بسا لازم باشد که تصمیم دیگری درباره او گرفته شود و تکلیف او معین گردد. بنابراین از نظر ملت ایران نامه ۶ فروردین ۶۸ امام به آقای منتظری دید شخصی امام نیست بلکه مطابق با فتاوا و دیدگاه‌های اکثر فقهای اسلام می‌باشد که امام آن را با صراحت و قاطعیت (همراه با تأسف و دردمندی) اعلام کرده است.

ادعای اینکه این نامه با نامه ۸ فروردین ۶۸ که امام به آقای منتظری نوشته است تعارض دارد، دور از واقعیت است زیرا که نامه ۸ فروردین به دنبال توبه‌نامه آقای منتظری به پیشگاه امام نوشته شده است که نیاز به توضیح دارد.

اینجاست که می‌گوییم شیخ عبدالله نوری ملت ایران را نامحرم انگاشته و کوشیده است که آنان را در تاریکی نگاه دارد، چراکه توضیح نداده است که امام نامه ۸ فروردین را به دنبال چه رویدادها و جریان‌هایی به رشته نگارش کشید و چرا از حکم تفسیق آقای منتظری چشم پوشید. واقعیت این است که به دنبال نامه ۶/۱/۶۸ شماری از علاقه‌مندان و هواداران آقای منتظری - از جمله شیخ عبدالله - سخت به تکاپو افتادند که پیش از پخش این نامه از رسانه‌ها، آقای منتظری را به استعفا از قائم‌مقام رهبری، اعتراف به اشتباه و اظهار ندامت و پشیمانی نسبت به برخی عملکردها و ادارند. شیخ عبدالله بی‌درنگ به قم شتافت و توانست آقای منتظری

را بر آن دارد که طی نامه ۶۸/۱/۷ از قائم مقامی استعفا دهد و از عملکردهای ناروای خود از پیشگاه امام پوزش بخواهد و چنانکه وی در دفاعیات خود اعتراف کرده است، توانست این نامه آقای منتظری را همراه با اشک و آه به وسیله حاج سید احمد آقای خمینی (ره) به دست امام برساند.^۱

امام پس از دریافت توبه نامه منتظری طبق حکم اسلام وظیفه خود دانست که توبه او را بپذیرد و از انتشار نامه ۶ فروردین خودداری ورزد و طی نامه ای در تاریخ ۶۸/۱/۸ از او دلجویی کند و با وجود این به او پند و اندرز دهد و اتمام حجت نماید؛ هر چند بر کسانی که آن روز از پخش نامه جلوگیری می کردند هشدار داد که بعداً پشیمان خواهید شد. بنابراین نامه ۶ فروردین با نامه ۸ فروردین، نه تضاد و تعارض دارد و نه تباین و نه از نظر ملت ایران مایه حیرت و شگفتی و تردید و تأمل و پرسش است.

مردم مسلمان ایران به درستی آگاهاند یک انسان گناهکار و مجرم، آنگاه که از اعمال ناپسند خود اظهار پشیمانی و پریشانی کند و به خود آید، از نظر اسلام آمرزیده است و حکم اسلام درباره او در این دو مرحله متفاوت است. آن روز که هنوز توبه نکرده، حکمی دارد و آن گاه که از کردار زشت و ناپسند خود پشیمان می شود و راه درست را در پیش می گیرد، نظر اسلام نیز درباره او تغییر می کند و آن نسبت هایی که تا دیروز به او روا بود امروز ناروا می شود.

ملت آگاه و پیروان مکتب عاشورا بارها شنیده و خوانده اند که حر ریاحی در شب عاشورا از دید پیروان اسلام و عاشوراییان خائن، ستمگر و متجاوز و معاند به شمار می آمد لیکن فردای آن روز که در برابر حق، سر تسلیم فرود آورد، در جرگه یاران و فداکاران مکتب عاشورا قرار گرفت. آیا اکنون می توان بر حضرت امام حسین (ع) و دیگر عاشوراییان خرده گرفت که در موضع گیری های خود دچار تناقض و تعارض بوده اند؟! شب سر بر بالین گذاشتند در حالی که حر را نابکار و جنایتکار می دانستند و فردا سر از بالین برداشتند در شرایطی که حر را فداکار

و وفادار به امام حسین(ع) می دانستند!

پیش از آنکه بحث با شیخ عبدالله نوری را دنبال کنیم بایسته است به متن نامه ۷ فروردین آقای منتظری به امام و پاسخ امام به او در تاریخ ۶۸/۱/۸ گذری داشته باشیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از سلام و تحیت، مرقومه شریفه ۶۸/۱/۶ واصل شد. ضمن تشکر از ارشادات و راهنمایی های حضرت تعالی به عرض می رساند: مطمئن باشید همان طور که از آغاز مبارزه تاکنون، در همه مراحل همچون سربازی فداکار و از خودگذشته و مطیع در کنار حضرت تعالی و مسیر اسلام و انقلاب بوده ام اینک نیز خود را ملزم به اطاعت و اجرای دستورات حضرت تعالی می دانم زیرا بقا و ثبات نظام اسلامی مرهون اطاعت از مقام معظم رهبری است. برای هیچ کس قابل شک نیست که این انقلاب عظیم تاکنون در سایه رهبری و ارشادات حضرت تعالی از خطرات مهمی گذشته و دشمنان زیادی همچون منافقین کوردل که دستشان به خون هزاران نفر از مردم و شخصیت های عزیز ما و از جمله فرزندان عزیز خود من آغشته است. و سایر جناح های مخالف و ضدانقلاب و سازشکار و لیبرال مآب های کج فکر را رسوا و از صحنه خارج نموده است.

آیا جنایت هولناک و ضربات ناجوانمردانه این روسیاهان کوردل به انقلاب و کشور و ملت عزیز و فداکار ما فراموش شده است؟ و اگر بلندگوهای آنان و رادیوهای بیگانه خیال می کنند با جوسازی و نشر اکاذیب و شایعه پراکنی های به نام اینجانب می توانند به اهداف شوم خود برسند و در همبستگی ملت ما رخنه کنند سخت در اشتباه اند.

و راجع به تعیین اینجانب به عنوان قائم مقام رهبری خود من از اول مخالف بودم. و با توجه به مشکلات زیاد و سنگینی بار مسئولیت، همان وقت به مجلس خبرگان نوشتم که تعیین اینجانب به مصلحت نبوده است و اکنون نیز عدم آمادگی خود را صریحاً اعلام می کنم و از حضرت تعالی تقاضا می کنم به مجلس خبرگان دستور دهید مصلحت

آینده اسلام و انقلاب و کشور را قاطعانه در نظر بگیرند و به من اجازه فرمایید همچون گذشته یک طلبه کوچک و حقیر در حوزه علمیه به تدریس و فعالیت‌های علمی و خدمت به اسلام و انقلاب زیر سایه حکیمانه حضرتعالی اشتغال داشته باشم.

و اگر اشتباهات و ضعف‌هایی که لازمه طبیعت انسان است رخ داده باشد انشاءالله با رهبری‌های حضرتعالی مرتفع گردد. و از همه برادران و خواهران عزیز و علاقه‌مند تقاضا می‌کنم مبدا در مورد تصمیم مقام معظم رهبری و خبرگان محترم به بهانه حمایت از من کاری انجام دهند و یا کلمه‌ای بر زبان جاری نمایند. زیرا مقام معظم رهبری و خبرگان جز خیر و مصلحت اسلام و انقلاب را نمی‌خواهند.

امید است این شاگرد مخلص را همیشه از راهنمایی‌های ارزنده خود بهره‌مند و از دعای خیر فراموش نفرمایید.

والسلام علیکم ورحمت‌الله وبرکاته

۱۶۸/۱/۷

در این توبه‌نامه آقای منتظری چند نکته در خور نگرش است:

- الف. نامه ۶ فروردین امام حرکتی در راه ارشاد و راهنمایی او تلقی شده و مورد تشکر و ستایش قرار گرفته است.
- ب. صریحاً اعلام شده است که «خود را ملزم به اطاعت و اجرای دستورات» امام می‌داند.
- ج. صریحاً آمده است که «تعیین اینجانب به عنوان قائم مقام رهبری... به مصلحت نبوده و رسماً از امام تقاضا شده است: «به مجلس خبرگان دستور دهید مصلحت آینده اسلام و انقلاب و کشور را قاطعانه در نظر بگیرند.»
- د. تعهد به اینکه «در حوزه علمیه به تدریس و فعالیت‌های علمی و... زیر سایه رهبری حکیمانه (امام) اشتغال داشته» باشد.
- ه. اعلام آمادگی برای برطرف کردن ضعف‌ها و اشتباهات خود.

و: اعلام صریح اینکه امام و مجلس خبرگان «جز خیر و مصلحت اسلام و انقلاب را نمی‌خواهند».

حضرت امام روی موازین اسلامی و با امید به اینکه آقای منتظری کاملاً متنبه شده و در رفتار و گفتار خود تجدید نظر خواهد کرد عذر او را پذیرفته و در تاریخ ۶۸/۱/۸ رهنمودنامه‌ای برای او نوشته است. متن آن چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای منتظری دامت افاضاته

با سلام و آرزوی موفقیت برای شما، همان‌طور که نوشته‌اید رهبری نظام جمهوری اسلامی کار مشکل و مسئولیت سنگین و خطیری است که تحملی بیش از طاقت شما می‌خواهد و به همین جهت، هم شما و هم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودیم و در این زمینه هر دو مثل هم فکر می‌کردیم. ولی خبرگان به این نتیجه رسیده بودند و من هم نمی‌خواستم در محدوده قانونی آنها دخالت کنم. از اینکه عدم آمادگی خود را برای پست قائم‌مقام رهبری اعلام کرده‌اید پس از قبول صمیمانه از شما تشکر می‌کنم.

همه می‌دانند که شما حاصل عمر من بوده‌اید و من به شما شدیداً علاقه‌مندم.

برای اینکه اشتباهات گذشته تکرار نگردد به شما نصیحت می‌کنم که بیت خود را از افراد ناصالح پاک نمایید و از رفت‌وآمد مخالفین نظام که به اسم علاقه به اسلام و جمهوری اسلامی خود را جا می‌زنند جداً جلوگیری کنید. من این تذکر را در قضیه مهدی هاشمی هم به شما دادم. من صلاح شما و انقلاب را در این می‌بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظر شما استفاده کنند.

از پخش دروغ رادیو بیگانه متأثر نباشید. مردم ما شما را خوب می‌شناسند و حیل‌های دشمن را هم خوب درک کرده‌اند که با نسبت هر چیزی به مقامات ایران، کینه خود را به اسلام نشان می‌دهند.

طلاب عزیز، ائمه جمعه و جماعات، روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون باید برای مردم این قضیه ساده را روشن کند که در اسلام مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر هر

چیز است و همه باید تابع آن باشیم. جنابعالی انشاءالله با درس و بحث خود، حوزه و نظام را گرمی می‌بخشید.

والسلام علیکم ۶۸/۱/۸

روح‌الله الموسوی‌الخمينی^۱

چنانکه می‌بینید امام این نامه را پس از دریافت توبه‌نامه ۶۸/۱/۷ آقای منتظری نگاشته است و ضمن تشکر از استعفای او از قائم‌مقام رهبری و چشم‌پوشی از لغزش‌های گذشته او، دو نکته خطیر را به وی تذکر داده است:

۱. بیت خود را از افراد ناصالح پاک کند (کاری که هرگز آقای منتظری انجام نداد)؛
 ۲. از رفت‌وآمد مخالفین نظام به بیت جلوگیری کند (کاری که آقای منتظری آن روزها منکر می‌شد و امروز به آن رفت‌وآمدها با افراد مخالف نظام به عنوان اصلاح‌طلب افتخار می‌کند).
- امام بحق می‌دانست تا روزی که باند نفاق و همدستان مهدی هاشمی در بیت آقای منتظری

حاکم هستند، او نمی‌تواند عنصر صالح و مفیدی برای حوزه، نظام و انقلاب باشد و از آلت دست شدن، مصون بماند؛ از این رو، او را نصیحت کرد که کانون شر و فساد را در بیت خویش متلاشی سازد. اکنون باید دید این نامه چه تعارض و تضادی با نامه ۶ فروردین امام دارد. نامه ۶ فروردین را امام در شرایطی نوشت که آقای منتظری بر سر موضع ضد انقلابی خود پافشاری داشت، خود را مطلق

◆

شیخ عبدالله نوری در لابه‌لای دفاعیات خود می‌کوشد اندیشه‌های امام را در جهان امروز غیرعملی وانمود کند و پیروی از خط و راه امام را نادرست و ناروا بنمایاند و با زبان بی‌زبانی به خوانندگان القا نماید که عصر امام پایان یافته است

۱. همان، ج ۲۱، ص ۲۳۵-۲۳۴.

می‌پنداشت، به پند و اندرز و هشدار مقامات مسئول و یا دوستان دیرینه خود بها نمی‌داد و با هدایت باند نفاق حاکم در بیت خود، هر روز با یک سلسله حرکت‌های ناروا و ناشایست، آب به آسیاب دشمن می‌ریخت و به امام و نظام و اسلام از پشت خنجر می‌زد. لیکن نامه ۸ فروردین را پس از دریافت نامه ۷ فروردین آقای منتظری نوشته است که در آن به ظاهر ادعای اطاعت از رهبری و اعلام آمادگی برای پذیرفتن رهنمودها و راهنمایی‌های امام شده است و آثار ندامت و پشیمانی از گذشته‌ها در نامه او کاملاً مشهود است. با وجود این امام در نامه ۶۸/۱/۸ جز اینکه «من به شما شدیداً علاقه‌مندم» و «شما حاصل عمر من بودید»، ستایش دیگری از او نکرده است و این دو فراز نیز نمی‌تواند تعارض و تناقضی با نامه ۶ فروردین داشته باشد؛ اتفاقاً انسان‌های وارسته و خداجو آن گاه که دریابند عنصری که شدیداً مورد علاقه آنهاست به خیانت روی آورده و وجود او برای اسلام و مردم مسلمان زیانبار است در مجازات او تردید به خود راه نمی‌دهند و علاقه شخصی به افراد را در برابر مصالح کلی اسلام ناچیز می‌شمارند و نادیده می‌گیرند.

بنابراین آنچه شیخ عبدالله در این مورد آورده است اگر از روی سفسطه نباشد، ناشی از ناآگاهی و بی‌اطلاعی او از صفات مردان خداست. او برای به زیر سؤال بردن نامه ۶ فروردین چنین استدلال کرده است:

چگونه می‌شود امام در نامه ۶ فروردین ۱۳۶۸ به آقای منتظری بگوید:

«من شما را فاسق و فاجر و عامل و یا تحت تأثیر منافقین می‌دانم» اما دو روز بعد...

می‌گویند «من به شما شدیداً علاقه‌مندم»؛ اندکی به این جمله بیندیشید؛ امام نمی‌گویند

من به شما علاقه‌مندم، می‌گویند «من به شما شدیداً علاقه‌مندم»!

اتفاقاً یکی از برجستگی‌های امام در این بود که وقتی پای مصالح اسلام و انقلاب به میان می‌آمد به علایق و دلبستگی‌های شخصی و خویشاوندی هرگز بها نمی‌داد و به کسانی که

نسبت به آنان «شدیداً علاقه‌مند بود» اگر وجودشان را برای اسلام و انقلاب زیانبار می‌دید تو دهنی می‌زد و در مجازات آنان درنگ نمی‌کرد. قبلاً طی مقاله‌ای آورده‌ام:

آن گاه که امام خبردار شد که یکی از عزیزترین کسان او در مشهد مقدس در سال ۱۳۵۹ در پشتیبانی از بنی‌صدر سخنرانی کرده است که به واکنش شدید نیروهای حزب‌اللهی و تشنج مجلس کشیده شده است و سخنران مزبور ممکن است از روی عصبانیت در برابر شورش‌کنندگان دست به اسلحه ببرد و حادثه بیافریند، فوراً دستور داد که او را اگر خواست دست به اسلحه برد، از پای درآورند و فرصت تیراندازی به او ندهند. با آنکه به او شدیداً علاقه‌مند بود.^۱

این نکته نیز در خور توجه است که امام این گونه نیست که اگر کسی را فاسق و فاجر و عامل منافقان می‌دانست دیگر به سرنوشت و هدایت او علاقه‌مند نباشد. مردان خدا و عارفان بالله حتی نسبت به کافران و ملحدان نیز دلسوز و علاقه‌مندند و از بیراهه‌پویی و گمراهی آنان رنج می‌برند و درد می‌کشند.

پیامبر عظیم‌الشان اسلام (ص) از اینکه کافران و بت‌پرستان هدایت نمی‌شوند تا آن پایه اندوهگین می‌شدند و رنج می‌کشیدند که خداوند خطاب به آن حضرت می‌فرماید: «شاید خویشتن را (از غم و اندوه) تلف کنی که چرا آنان ایمان نمی‌آورند». ^۲ افزون بر این، بار دیگر تأکید می‌کنم این فراز که «من به شما شدیداً علاقه‌مندم» پس از توبه‌نامه آقای منتظری و اظهار ندامت او از اعمال گذشته است. شیخ عبدالله به منظور بی‌اعتبار کردن نامه ۶ فروردین و بازداشتن هواداران امام از تمسک به آن نامه تاریخی، آورده است: «...بنابراین پخش نامه ۶/۱ ظلم فاحشی به امام است. چراکه افکار عمومی را به وجود گفتارها و احکام متناقض امام در فاصله ۴۸ ساعت راهبری می‌کند...!!»^۳

۱. روزنامه کیهان، ۹ و ۱۰ شهریور ۱۳۷۸.

۲. قرآن کریم، ۶/۱۸ و ۳/۲۶.

۳. عبدالله نوری، همان، ص ۱۹۲.

شیخ عبدالله نوری با این شیوه و شگرد بر آن است که یاران و پیروان راستین امام را به اصطلاح بر سر دو راهی قرار دهد که یا با او همصدا شوند و اعلام کنند که نامه ۶ فروردین دیگر اعتبار ندارد و اصولاً باید به دست فراموشی سپرده شود و هرگز از آن سخنی به میان

نیاید و یا اینکه بپذیرند که امام دچار ضدونقیض‌گویی شده است و بدین گونه امام به زیر سؤال برده شود!

نامه امام در ۶ فروردین ۱۳۶۸ به آقای منتظری بر مبنای اسلام و طبق اصول فقهی همه علما و فقهای شیعه می‌باشد و کسانی که آگاهانه یا ناآگاهانه در خدمت دشمنان محارب اسلام قرار گیرند و اسرار نظام را در اختیار آنان قرار دهند و با زبان و قلم بر خلاف مصالح اسلام و ملت‌های اسلامی تبلیغ کنند و از دستورات، فرامین و رهنمودهای امام و رهبر جامعه اسلامی سرپیچی نمایند، از نظر اسلام نه تنها فاسق و فاجر به شمار می‌آیند بلکه در صورت لزوم، مجازات سنگینی در انتظار آنان می‌باشد

راستی این‌گونه برخوردها و موضع‌گیری‌ها نوعی شانتاژ و جوسازی به شمار نمی‌آید؟! و نشان از این واقعیت ندارد که شیخ عبدالله نوری و نوری‌ها امروز اگر بر اریکه قدرت نشسته بودند دهانی را که به نامه ۶ فروردین ۶۸ تمسک می‌کرد پیر از سرب گداخته می‌کردند و دست‌هایی را که این نامه تاریخی را انتشار می‌داد قطع می‌کردند و اکنون که از چنین قدرت و توانی محروم‌اند و زندان‌های قزل‌قلعه و اوین را در اختیار ندارند، برای بازداشتن دیگران از تمسک به نامه ۶ فروردین، به شانتاژ دست می‌زنند و با هوچی‌گری، جوسازی، پشت‌هم‌اندازی و با تهدید به اینکه اگر

کنند؟

راستی مگر کسی می‌تواند «افکار عامه را» به پندارهای واهی و اندیشه‌های شیطانی «راهبری» کند؟ مگر ملت قهرمان‌پرور ایران، ساده و خودباخته‌اند که تحت تأثیر جوسازی‌ها و غوغاسالاری‌ها قرار بگیرند و به کژراهه کشیده شوند؟

شیخ عبدالله نوری تا آن پایه مردم را ناآگاه، بی‌اطلاع و ساده‌لوح پنداشته است که گمان می‌کند او و دیگر طالبان قدرت و ریاست هستند که «افکار عمومی را» در دست دارند و می‌توانند آن را طبق دلخواه خود به هر سمت‌وسو بکشانند و به گفته او «راهبری کنند»! غافل از آنکه ملت قهرمان‌پرور و انقلابی و تربیت‌یافتگان مکتب خمینی آگاه‌تر، رشدیافته‌تر و تیزبین‌تر از آن‌اند که بتوان افکار آنان را بازیچه هوس‌ها و غرض‌های قدرت‌طلبان قرار داد. فرزندان امام خمینی در دوم خرداد ۱۳۷۶ یکبار دیگر هوشیاری، بیداری و تأثیرناپذیری خویش از جو را به نمایش گذاشتند و نشان دادند کورکورانه دنبال هیچ قدرتی حرکت نمی‌کنند و بازیچه دست کسی نمی‌شوند. از شیخ عبدالله که خود را طلایه‌دار «اصلاح‌طلبی»، «قانون‌مداری» و هوادار سینه‌چاک «مردم‌سالاری» می‌داند، انتظار این بود که درباره نامه تاریخی و سرنوشت‌ساز ۶ فروردین ۶۸ شفاف سخن براند و صریح و آشکار موضع بگیرد و بنویسد و از دیگران نیز بخواهد محتوای آن نامه را از مردم پنهان و پوشیده ندارند و واقعیت‌ها را شفاف با مردم در میان بگذارند؛ هر چند به زیان خط و خطوط آنها باشد.

شیخ عبدالله بر آن است نامه حضرت امام در ۶ فروردین ۶۸ را به هر قیمتی و به هر شیوه و شگردی بی‌اعتبار، منسوخ و غیر قابل استناد بنمایاند. نخست می‌کوشد در سندیت و اصالت آن تردید پدید آورد و سرانجام اعلام می‌کند که «...فرض صحت محتوای آن، در کمتر از ۴۸ ساعت با انتشار نامه ۱۳۶۸/۱/۸ خود به خود منسوخ و از... استناد و اعتبار ساقط می‌شود...!»^۱ چنانکه اشاره رفت نامه امام در ۶ فروردین ۱۳۶۸ به آقای منتظری بر مبنای اسلام و طبق

اصول فقهی همه علما و فقهای شیعه می‌باشد و کسانی که آگاهانه یا ناآگاهانه در خدمت دشمنان محارب اسلام قرار گیرند و اسرار نظام را در اختیار آنان قرار دهند و با زبان و قلم بر خلاف مصالح اسلام و ملت‌های اسلامی تبلیغ کنند و از دستورات، فرامین و رهنمودهای امام و رهبر جامعه اسلامی سرپیچی نمایند، از نظر اسلام نه تنها فاسق و فاجر به شمار می‌آیند بلکه در صورت لزوم مجازات سنگینی در انتظار آنان می‌باشد. از این رو آنچه امام در نامه ۶ فروردین خطاب به آقای منتظری آورده است موضوعی بی‌پایه و اساس نبوده و روی عصبانیت و تصمیم نسنجیده و زودگذر صورت نگرفته است بلکه پس از دیرزمانی تأمل و تدبر و بررسی در اطراف قضیه و صبر و شکیبایی و پند و اندرز به آقای منتظری، امام ناگزیر شد به آخرین وظیفه خود عمل کند و حکم الهی - اسلامی درباره امثال او را طی نامه ۶۸/۱/۶ به او ابلاغ نماید؛ چنانکه امام در پیام خود به نمایندگان مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۳۶۸/۱/۲۶ صریحاً اعلام می‌کنند: «همین قدر بدانید که پدر پیرتان بیش از دو سال است در اعلامیه‌ها و پیغام‌ها تمام تلاش خود را نموده است تا قضیه بدین‌جا ختم نگردد ولی متأسفانه موفق نشد...»^۱

بنابراین حکم امام درباره آقای منتظری در نامه ۶ فروردین ۱۳۶۸ در صورتی منسوخ می‌شود که عوامل و علل این حکم از میان برود و همان‌طور که آقای منتظری در توبه‌نامه خود آورده و امام نیز در نامه ۱۳۶۸/۱/۸ روی آن تأکید کرده است مشارالیه طبق رهنمود امام باید:

۱. «بیت خود را از افراد ناصالح پاک کند»؛

۲. «از رفت‌وآمد مخالفین نظام که به اسم علاقه به اسلام و جمهوری اسلامی خود را جا می‌زنند جداً جلوگیری کند»؛

۳. «فقیهی باشد که نظام و مردم از نظرات (او) استفاده کنند... با درس و بحث خود حوزه و نظام را گرمی بخشد» و از مسائل غیر درسی جداً خودداری ورزد.

لیکن آقای منتظری اگر بر خلاف تعهد خود در نامه ۶۸/۱/۷ به امام به جای آنکه «در حوزه علمیه به تدریس و فعالیت‌های علمی اشتغال داشته باشد»، همانند دوران گذشته به دخالت نابجا در امور کشور ادامه دهد و در هر چند وقتی طی نامه، سخنرانی و... برای تضعیف نظام جمهوری اسلامی بکوشد و آب به آسیاب دشمن بریزد و بیت او کانون باند آدمکشان، جاسوسان، منافقین و دیگر عناصر ضد انقلاب باشد مفاد نامه ۶۸/۱/۶ درباره او استوار و پایدار است و با نامه ۱/۸ و با جمله «من به شما شدیداً علاقه‌مندم» نمی‌توان حکم خدا درباره او را که در نامه ۶۸/۱/۶ آمده است نادیده گرفت و بی‌اعتبار شمرد و در این صورت نامه ۶۸/۱/۸ منسوخ و بی‌اعتبار خواهد بود.

البته استواری مفاد نامه ۶ فروردین درباره آقای منتظری به این معنا نیست که افرادی به خانه او یورش ببرند و یا در هر کوی و برزن به فحاشی بر ضد او دست بزنند. این قانون است که باید تکلیف او را طبق نظر امام در نامه ۶۸/۱/۶ معین کند.

۲. تعارض مبانی فکری و سیاسی امام در منع دخالت آقای منتظری در سیاست

اشکال دیگر در دفاعیات شیخ عبدالله به منظور به زیر سؤال بردن امام این است که وی می‌گوید:

... آیا این مدعا که حضرت امام، آیت‌الله منتظری را از دخالت در سیاست یا بیان نظرات سیاسی خود منع کرده‌اند، با مبانی فکری و سیاسی امام تعارض ندارد؟ امامی که می‌گفت دیانت ما عین سیاست ماست و سیاست ما عین دیانت ماست، آیا ممکن است کسی را مکلف به عدم دخالت در سیاست بنماید. آیا تکلیف یک مرجع تقلید دیگر مبنی بر عدم دخالت در سیاست معنا دارد و برای فقها قابل قبول است...؟ چگونه امکان دارد مرجعی که قسم می‌خورد والله اسلام تمامش سیاست است، فرد مسلمان یا فقیه و یا مرجع تقلیدی را از دخالت در سیاست منع نماید؟ اگر اسلام تمامش سیاست است، آیا تکلیف به یک مسلمان مبنی بر عدم دخالت در سیاست به معنای تکلیف به بی‌دینی

نیست...؟^۱

نخست اینکه شیخ عبدالله نباید از یاد ببرد که امام حکم ۶۸/۱/۶ درباره آقای منتظری را با شرط و قید به اینکه در سیاست دخالت نکند مسکوت گذاشتند.

دوم آنکه معنای عدم جدایی دین از سیاست این نیست که هر انسان ناآگاه، نادان، بی اطلاع و فاقد شعور سیاسی می تواند هر چه عقل ناقص او اقتضا دارد و یا عناصر مرموز وابسته به

سازمان های جاسوسی و باندهای نفوذی

برای او دیکته می کنند در بوق و کرنا

بدمد؛ هر چند صددرصد به زیان اسلام،

انقلاب و کشور باشد. دخالت در سیاست

نیز مانند دیگر مسائل اسلام شریاطی

دارد. همان طور که از انسان بیمار، سفیه

و نابالغ روزه گرفتن ساقط است،

همان طور که سفر حج، استطاعت

می خواهد و اجرای امر به معروف و نهی

از منکر شریاطی دارد، دخالت در سیاست

نیز از نظر اسلام دارای شریاطی می باشد

و این گونه نیست به کسی که اصولاً فاقد

بینش سیاسی می باشد و ساده لوح و

تأثیرپذیر است رخصت دهند که با

امام مرد خدا بود، تنها خدا را
می دید و برای خدا قلم می زد و
سخن می گفت و جز خدا هدفی و
اندیشه ای نداشت و آن گاه که پای
تکلیف الهی و آیین خدایی به میان
می آمد با احدی از آحاد،
خویشاوندی و رودربایستی نداشت و
در اعلام و اجرای حکم خدا «شاگرد
برجسته»، «دوست صمیمی» و...
نمی شناخت

اظهارنظرهای نارسا و ساده لوحانه خود، اسرار سیاسی - نظامی کشور را بر باد دهد و جو را
به نفع دشمنان متشنج سازد. اگر اسلام چنین دین خام و بی ریشه ای باشد که به هر انسان

۱. عبدالله نوری، همان، ص ۱۹۱ - ۱۹۰.

ساده که از الفبای سیاست بی‌خبر است به عنوان اینکه «دین از سیاست جدا نیست» اجازه دهد که در مسائل حیاتی، اساسی و سرنوشت‌ساز کشور و نظام دخالت کند و بی‌پروا هر آنچه را که می‌داند برملا سازد، نمی‌تواند در جهان امروز به عنوان یک دین مترقی، پیشتاز و پویا تداوم داشته باشد.

سوم آنکه شیخ عبدالله یا به علت بی‌اطلاعی از اختیارات «ولی فقیه» و یا از روی بی‌اعتقادی به امام، خواسته است امام را نیز مجتهدی در حد آقای منتظری بنمایاند؛ از این رو آورده است که «آیا تکلیف یک مرجع تقلید دیگر... معنا دارد!...» شیخ عبدالله باید بداند که حکم «ولی فقیه جامع‌الشرایط» بر همه مجتهدان، فقها و مراجع، واجب‌الاجرا می‌باشد؛ بگذریم از اینکه آقای منتظری اصولاً هم‌تراز امام نبود و در مرتبه امام قرار نداشت؛ او از شاگردان امام بود و شرایط لازم مرجعیت را که بیش از علوم حوزوی است نداشت و از دید حضرت امام در مسائل اجتماعی و حکومتی اصولاً مجتهد نبود چنانکه امام اعلام می‌دارد:

یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و یا به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد...^۱

چهارم جا دارد شیخ عبدالله و نیز غرب‌باوران و روزنامه‌نگاران قبیله روشنفکری که قبله‌گاه آنان جهان غرب است توضیح دهند که اگر در دیار غرب و به اصطلاح «مهد آزادی و تمدن»! چنین جریانی روی دهد و در شرایطی که کشورشان با جنگ ویرانگر ۸ ساله و ترورهای داخلی و تحریم اقتصادی و... دست به گریبان است یکی از چهره‌های سیاسی، یا علمی یا مذهبی کشورشان به علت تأثیرپذیری از دشمنان و یا روی سفاهت و نادانی یا روی لجاجت و خودخواهی و قدرت‌طلبی به فاش کردن اسرار نظامی و سیاسی کشور دست بزند و با

سخنرانی‌ها و نامه‌پراکنی‌های بی‌جا و ناروا جو را متشنج کند و زمینه تضعیف روحیه رزمندگان، دلسردی مسئولان و نومیدی مردم را فراهم سازد و آب به آسیاب دشمنان برون‌مرزی و تروریست‌های درون‌مرزی بریزد، با او چه برخوردی می‌کنند؟ آیا با دستاویز اینکه «دخالت در سیاست وظیفه همه شهروندان است و همه آزادند آنچه را که می‌فهمند و تحلیل می‌کنند بر زبان و قلم آورند!» زیر پای او گل می‌ریزند و فرش زربافت می‌گسترانند تا راحت‌تر به جوسازی و سمپاشی ادامه دهد یا او را با عناوین خائن، مزدور، میهن‌فروش، بیگانه‌پرست و... به صلابه می‌کشند و دهان او را می‌دوزند؟



پنجم عقل سلیم در این مورد چه می‌گوید و عقلای قوم در برابر چنین عنصری که به آسانی آلت دست دشمنان قرار می‌گیرد و نقشه‌ها و توطئه‌های آنان را ندانسته و نسنجیده در گفتار و نوشتار خود در بوق و کرنا می‌دمد و جو مسموم و ناسالم پدید می‌آورد، چه تصمیمی

می‌گیرند؟ آیا به بهانه اینکه «دیانت ما عین سیاست ماست»، «اسلام تمامش سیاست است» و «تکلیف به یک مسلمان مبنی بر عدم دخالت در سیاست به معنای تکلیف به بی‌دینی است»، در برابر او دست روی دست می‌گذارند تا دشمنان درون‌مرزی و برون‌مرزی در پشت او سنگر بگیرند و از زبان او به تبلیغات خائنانه خود ادامه دهند و کشور و نظام را تا مرز فروپاشی و جنگ داخلی پیش ببرند؟ و یا دست‌کم او را از اظهارنظر در مسائل سیاسی باز می‌دارند تا مردم و مسئولان از شر زبان و قلم او در امان باشند و راه نفوذ و سوءاستفاده دشمنان بسته شود؟

ششم و مهمتر از همه آنکه حضرت امام که برای همگان، حتی فردی عامی و ساده، در این مملکت دخالت در سیاست را واجب می‌دانست چه شد که کسی را چون آقای منتظری - با آن همه علم و سابقه مبارزه- از دخالت در سیاست منع کرد و در همان نامه ۸ فروردین که این آقایان بدان استناد می‌کنند، هشدارهایی دلسوزانه به او داد؟!

به راستی جز آن است که شرایط ویژه روحی و فکری آقای منتظری آنچنان بود که منادی عدم جدایی دین از سیاست، دخالت ایشان را در مسائل سیاسی، غیرشرعی می‌دانست! همین حد از شناخت امام برای مدعیان خط امام کافی نیست که بفهمند اگر امام کسی را به

از دید شیخ عبدالله نوری، چون آقای منتظری بیش از نیم قرن با امام دوستی داشته و علاقه امام به او در حدی بوده که از او به عنوان «دوست صمیمی» یاد کرده است، بنابراین آقای منتظری هر عمل خلاف مصالح اسلام، انقلاب، ملت و کشور مرتکب شود، باید خلافتکاری‌های او نادیده گرفته شود و از نظر امام فاسق و فاجر شمرده نشود!! و در واقع تکلیف انقلابی، اسلامی و مردمی، فدای روابط شخصی و فردی گردد!

مصدق، از دخالت در کاری منع کرد حجت شرعی و سیاسی بر ماست؟!

۳. تأکید بر دخالت آقای منتظری در همه امور مملکت با استفاده از برخی سخنان امام

شیخ عبدالله آورده است:

... وقتی امام در نامه ۱۳۶۸/۱/۸ می‌فرمایند من صلاح شما و انقلاب را در این می‌بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند، آیا مسائل نظام عبادات، احکام متعارف حواشی عروه و مسائل فردی است یا مسائل سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... حوزه عمومی منظور نظر امام است... جمله نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند، چه معنایی دارد؟ آیا نظام قرار است در شکایات نماز از ایشان بهره گیرد و یا در مسائل مربوط به اداره نظام و کشور...^۱

نمی‌توان باور کرد که جمله «نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند» برای برخی تا آن پایه پیچیده و مبهم و نامفهوم باشد که به توضیح و تفسیر نیاز داشته باشد. روشن است که نظام جمهوری اسلامی در مورد بسیاری از مسائل اقتصادی و اجتماعی و امور دیگر کشورداری نیازمند به این است که کارشناسان اسلامی در حوزه‌های علمی به بررسی و تحقیق بپردازند و نظریات اجتهادی - فقهی ارائه دهند؛ مسائلی که پس از گذشت سال‌ها از انقلاب اسلامی، هنوز به درستی حل نشده‌اند؛ مانند مالکیت در اسلام و حدود آن، زمین و تقسیم اراضی، انفال و ثروت عمومی، پول، ارز و بانکداری، بانک اسلامی، مزارعه و مضاربه، رهن و اجاره، حدود و دیات، حقوق بین‌المللی و تطبیق آن با احکام اسلام، موضوعات هنری مانند موسیقی، تئاتر و سینما، مسائل پیچیده طبی مانند پیوند اعضای بدن، حدود آزادی‌های فردی و اجتماعی، و ده‌ها موضوع پیچیده دیگر که مورد نیاز امروز مردم مسلمان است، از مسائلی می‌باشد که بایستی در حوزه‌های علمی از طرف فقهای دینی و کارشناسان اسلامی مورد بررسی، ارزیابی، کارشناسی و تبیین و تشریح قرار بگیرد و راه‌های عملی و قابل اجرای

۱. عبدالله نوری، همان، ص ۱۸۷.

بہتر آن، طبق موازین دینی نشان داده شود.

امام در نامه ۶۸/۱/۸ بہ آقای منتظری رهنمود داده است کہ بہ جای سخنرانی و جوسازی علیہ نظام جمهوری اسلامی و دخالت‌های نابجا در امور اجرایی، قضایی و قانون‌گذاری کشور و امر و نہی قیم‌آبانہ و غیرقانونی، خوبست همانند فقہای دیگر حوزه‌ها، بہ بحث و تحقیق پیرامون مسائل پیچیدہ و حل‌نشده اسلامی بنشینند و راه‌حل‌های عملی نشان دهند تا «نظام و مردم از نظرات» آنان در راه استواری و اجرای قانون قرآن، بہرہ بایستہ و شایستہ بگیرند.

شیخ عبدلہ از آنجا کہ نمی‌خواہد بر مبنای صحیح و منطقی و عقلانی و مورد قبول علمای حوزه و اندیشمندان و فرہیختگان رفتار کند، گمان کردہ است «استفادہ نظام و مردم از نظرات» آقای منتظری کہ در رهنمودنامہ امام آمدہ است یا باید بہ شکل نامہ و اعلامیہ پراکنی و ایراد سخنرانی‌های جنجالی علیہ نظام و دخالت در امور جاری کشور باشد یا بہ بیان شکایات و سہویات و دیگر مسائل روشن عبادی محدود گردد. بہ عبارت

اگر امام «دولت» بازرگان را دولت امام زمان خواند نہ برای این بود کہ نامبرده از برجستگی‌های ویژه‌ای برخوردار بود و خصلت امام زمانی داشت، بلکہ چون از جانب فقیہ جامع‌الشرایط بہ آن مقام منصوب شدہ بود، دولت او دولت امام زمان (عج) بہ شمار می‌آمد

دیگر از دید شیخ عبدلہ نوری یک عالم دینی و فقیہ مذہبی یا باید جارچی باشد و یا مسئلہ‌گو و راہ سومی ندارد! بایستہ یادآوری است کہ این جملہ امام را: «نظام و مردم از نظرات شما استفادہ کنند» حتی اگر بر خلاف واقع، معنی و تفسیر کنند و ادعا نمایند کہ مقصود امام این است کہ آقای منتظری در مسائل جاری کشور و رتق و فتق امور نظارت و دخالت مستقیم داشته باشد، بی‌تردید نمی‌توانند بگویند کہ این نظارت و دخالت بایستی با کارشکنی، غوغاسالاری، اعلامیہ پراکنی و سخنرانی علیہ نظام صورت گیرد بلکہ باید بہ صورت مشاورہ،

راهنمایی و دیگر شیوه‌های عقلایی که از نظر اسلام پسندیده و در دنیا نیز مرسوم است دنبال شود و این حق همه شهروندان است؛ همه باید نظریات، پیشنهادات و انتقادات خود را به دور از هر گونه جنجال‌آفرینی، به مسئولان نظام اسلامی برسانند و آنان را در اداره صحیح کشور یاری کنند؛ نه اینکه دستیار دشمنان اسلام و کشور شوند و خوراک برای رادیوهای بیگانه تهیه کنند.

۴. تأکید بر سابقه دوستی امام و آقای منتظری و تردید در مفاد نامه ۱۳۶۸/۱/۶

شیخ عبدالله داد سخن داده است که:

... همه می‌دانند که سابقه دوستی امام و آیت‌الله منتظری به بیش از نیم قرن پیش باز می‌گردد و در میان تمام رجال روحانی و سیاسی هیچ‌کس به اندازه ایشان و شهید مطهری با حضرت امام مأنوس نبودند...^۱ علاقه حضرت امام به آیت‌الله منتظری در حدی بود که حتی در جریان ماجرای سید مهدی هاشمی در مهرماه ۱۳۶۵ در نامه‌ای به آیت‌الله منتظری از ایشان... به عنوان دوست صمیمی خود یاد می‌کند...^۲

انگیزه شیخ عبدالله از آوردن مطالب بالا این است که نامه ۶۸/۱/۶ را خلاف واقع و نادرست جلوه دهد و نسبت به مفاد آن ایجاد تردید کند و حکم فاسق و فاجر را درباره آقای منتظری ناشدنی بنمایاند.

از دید شیخ عبدالله نوری، چون آقای منتظری بیش از نیم قرن با امام دوستی داشته و علاقه امام به او در حدی بوده که از او به عنوان «دوست صمیمی» یاد کرده است، بنابراین آقای منتظری هر عمل خلاف مصالح اسلام، انقلاب، ملت و کشور مرتکب شود، باید خلافت‌کاری‌های او نادیده گرفته شود و از نظر امام فاسق و فاجر شمرده نشود!! و در واقع تکلیف انقلابی، اسلامی و مردمی، فدای روابط شخصی و فردی گردد!

۱. همان، ص ۱۸۳.

۲. همان، ص ۱۸۴.

این‌گونه استدلال‌ها و نظریه‌پردازی‌ها، ریشه در تعصبات و اندیشه‌های واپسگرایانه دوران جاهلیت دارد که در آن ارتباطات قومی، قبیله‌ای و پیوندهای خانوادگی و شخصی، امتیازاتی بود که به افراد در برابر قانون و حقوق کل جامعه، مصونیت می‌داد و تخلفات آنان - هر چند بزرگ - نادیده گرفته می‌شد.

شگفت‌آور اینکه شیخ عبدالله در دفاعیات خود از یک طرف شعار «قانون‌مداری» سر می‌دهد و از تبعیض و بی‌قانونی می‌نالند! و ادعا می‌کند که اعتقاد راسخ دارد که همه شهروندان در برابر قانون کاملاً برابر هستند و هیچ‌گونه تبعیض و تفاوتی بین آنها نیست. «همه ایرانیان فارغ از رنگ و نژاد و مذهب و شغل و ثروت و سمت در برابر قانون» ارزشی یکسان و برابر دارند...! و تأکید می‌کند که: «... تمامی شهروندان، بدون هیچ‌گونه استثنایی، جملگی محکوم قوانین‌اند...» و از طرف دیگر «سابقه دوستی امام و آقای منتظری» را مجوزی برای نادیده گرفتن قوانین و زیر پا گذاشتن ضوابط می‌داند و از اینکه امام با نامه ۶ فروردین سابقه دوستی با آقای منتظری را نادیده گرفته و به ضوابط و قوانین وفادار مانده است، بر امام خرده می‌گیرد.

شیخ عبدالله اگر به ادعای خود درباره «یکسان و برابر» بودن «همه شهروندان و همه ایرانیان، فارغ از رنگ و نژاد و مذهب و شغل و ثروت و سمت در برابر قانون» به راستی باورمند بود، هرگز دو صفحه تمام از دفاعیات خود را پیرامون سابقه دوستی آقای منتظری با امام اختصاص نمی‌داد و برای به زیر سؤال بردن نامه ۶ فروردین «... پر رونق بودن درس آقای منتظری» و اینکه «او از برجسته‌ترین شاگردان» بوده و «نقش او را در ترویج و تثبیت مرجعیت امام و...» به رخ نمی‌کشید؛^۱ بگذریم از اینکه آقای منتظری و دیگران در ترویج و تثبیت مرجعیت امام نقشی نداشتند و این ویژگی‌های برجسته و منحصر به فرد امام بود که مقام مرجعیت او را استواری بخشید و او را بر چکاد دل‌ها نشانید.

چنانکه پیش‌تر یاد کردم حکم ۶۸/۱/۶ حضرت امام درباره آقای منتظری حکم شخصی و دلخواهانه امام نبود، بلکه امام حکم خدا را درباره کسانی که در برابر مصالح اسلام، نظام اسلامی و فقیه جامع‌الشرایط می‌ایستند و دانسته یا ندانسته سخنگو و بلندگوی دشمنان محارب و سوگندخورده اسلام می‌شوند، درباره آقای منتظری اعلام کرد.

آیا شیخ عبدالله انتظار داشت که امام به عنوان جبران کار آقای منتظری (بنابر ادعای او) «در ترویج و تثبیت مرجعیت امام»! حکم خدا را نادیده بگیرد و از اعمال خلاف شرع و قانون او دیده‌پوشی کند؟ آیا از دید شیخ عبدالله نوری کسانی که بر خلاف مصالح اسلام، انقلاب و مردم حرکت کنند و موضع بگیرند، فاسق و فاجر و بزهکار خواهند بود مگر آنهایی که بنابر ادعای او «از دوستان صمیمی امام» باشند یا «در ترویج و تثبیت مرجعیت امام نقش» داشته‌اند و یا «از شاگردان برجسته امام» باشند و «درس و بحث آنان یکی از پر رونق‌ترین حوزه‌های درسی باشد»؟! آیا این‌گونه دیدگاه‌ها و موضع‌گیری‌ها نشان از این واقعیت ندارد که دم زدن شیخ عبدالله از «قانون»، «عدالت»، «مساوات»، «آزادی» و «حقوق شهروندان» مانند دم زدن روشنفکر مآب‌ها و دگراندیشان از این شعارها می‌باشد و تنها جنبه شعاری و ابزاری دارد و اگر روزی خود به قدرت و ریاست دست پیدا کنند هرگز به این شعارها بها نخواهند داد و فاشیستی‌ترین حکومت‌های ضد مردمی را برقرار خواهند کرد؟

راستی شیخ عبدالله بر این باور است که امام نیز مانند برخی از چهره‌های غیرمتعهد و غیرمذهب می‌باشد که در راه دفاع از اطرافیان، بستگان، وابستگان و دارودسته‌های خود، اسلام، قانون و کشور را قربانی می‌کنند؟

باید دانست که اگر برای امام دارودسته، اطرافی، شاگرد، مرید، هوادار، قوم و خویش، زن و فرزند و نوه و نتیجه مطرح بود، بی‌تردید برای همیشه اندر خم یک کوچه می‌ماند و هیچ‌گاه نمی‌توانست انقلاب بیافریند و ملتی را به حرکت درآورد. امام مرد خدا بود، تنها خدا را می‌دید و برای خدا قلم می‌زد و سخن می‌گفت و جز خدا هدفی و اندیشه‌ای نداشت و آن گاه که پای تکلیف الهی و آیین خدایی به میان می‌آمد با احدی از آحاد، خویشاوندی و رودربایستی نداشت

و در اعلام و اجرای حکم خدا «شاگرد برجسته»، «دوست صمیمی» و... نمی‌شناخت و میان خودی و بیگانه تفاوت نمی‌گذاشت. آری؛ رهروان بی‌آرام خدا، صفاتی دوست‌داشتنی و خدایی دارند که ناسوتیان از درک آن عاجز و ناتوان‌اند.

۵. دفاع از گروهک «نهضت آزادی» و تقسیم دیدگاه امام به «محکمت و متشابهات»!!
 شیخ عبدالله در مقام دفاع از گروهک غیرقانونی «نهضت آزادی» آورده است: «... مرحوم مهندس بازرگان رهبر فقید نهضت آزادی کسی است که امام خمینی بارها از وی تجلیل کرده و دولت او را دولت امام زمان خواندند...»^۱



معنای عدم جدایی دین از سیاست
 این نیست که هر انسان ناآگاه،
 نادان، بی‌اطلاع و فاقد شعور سیاسی
 می‌تواند هر چه عقل ناقص او اقتضا
 دارد و یا عناصر مرموز وابسته به
 سازمان‌های جاسوسی و باندهای
 نفوذی برای او دیکته می‌کنند در
 بوق و کرنا بدمد

اول آنکه شیخ عبدالله اگر به دور از حب و بغض اندیشه می‌کرد، درمی‌یافت که اگر امام «دولت» بازرگان را دولت امام زمان خواند نه برای این بود که نامبرده از برجستگی‌های ویژه‌ای برخوردار بود و خصلت امام زمانی داشت، بلکه چون از جانب فقیه جامع‌الشرایط به آن مقام منصوب شده بود، دولت او دولت امام زمان (عج) به شمار می‌آمد. بی‌تردید اگر به جای او هر شخص دیگری از طرف امام،

مأمور تشکیل دولت موقت می‌شد، از این امتیاز برخوردار بود.

دوم؛ شیخ عبدالله اگر به امام اعتقاد داشت و دید و دأب و گفتار و نوشتار امام برای او ملاک و معیار بود هرگز چنین سخنی را بر زبان نمی‌آورد و در راه تبرئه خود به آن فرموده امام

تمسک نمی‌کرد زیرا امام با صراحت از سپردن زمام امور به دست بازرگان و دارودسته او اظهار پشیمانی کرد و آن را «اشتباهی» خواند «که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی‌رود»: ... من امروز بعد از ده سال از پیروزی انقلاب اسلامی همچون گذشته اعتراف می‌کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پست‌ها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی (ص) نداشته‌اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی‌رود. گرچه در آن موقع هم من شخصاً مایل به روی کار آمدن آنان نبودم ولی با صلاحدید دوستان قبول نمودم و الان هم سخت معتقدم که آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمام اصولش و حرکت به سوی امریکای جهانخواه قناعت نمی‌کنند؛ در حالی که در کارهای دیگر نیز جز حرف و ادعا هنری ندارند...^۱

اینجاست که مشخص می‌شود شیخ عبدالله و امثال او، نه تنها از عناوین «قانون»، «آزادی»، «عدالت»، «مساوات»، «مردم»، «ملت» و... استفاده ابزاری می‌کنند بلکه از نام و مقام امام نیز در راه «از صحنه به در کردن رقیب» و پیشبرد اغراض خویش سوءاستفاده می‌نمایند. راستی چگونه است که شیخ عبدالله سخن امام در سال ۱۳۵۷ درباره دولت بازرگان را به یاد دارد و از آن در راه مقاصد خود بهره‌برداری ناروا می‌کند، لیکن سخن امام در سال ۱۳۶۷ را که اظهار پشیمانی از سپردن زمام کشور و دولت به نامبرده می‌باشد، اصولاً نمی‌بیند، نمی‌شنود، نمی‌خواند و به یاد نمی‌آورد؟!

شیخ عبدالله در دفاعیات خود بارها از «استفاده ابزاری» از امام و تقطیع سخنان او، انتقاد کرده و آن را بحق ظلم به امام دانسته است لیکن می‌بینیم که خود او نیز همان کژراهه را برگزیده و از پیام و کلام امام به شکل ابزاری و گزینشی و در مواردی با تقطیع، بهره ناروا گرفته است. او می‌گوید: «امام آزادی عقیده و بیان را حق مردم می‌دانست و می‌فرمود در جمهوری اسلامی هر فردی از حق آزادی عقیده و بیان برخوردار است»^۲

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۵.

۲. عبدالله نوری، همان، ص ۱۱۸.

لیکن نمی‌گوید که امام در مورد آزادی رهنمود داده است که:

... در هر مملکتی آزادی در حدود قانون است... معنی آزادی این نیست که هرکس برخلاف قانون اساسی یک ملت... هر چه دلش خواست بگوید... اینکه گفته می‌شود مطبوعات آزادند، بیان آزاد است، معنایش این نیست که مردم آزادند هر کاری می‌خواهند بکنند... آزادند مراکز فحشا درست بکنند. این آزادی غربی است... این طور آزادی در ایران نمی‌تواند باشد... در چهارچوب قوانین اسلام بیان آزاد است... روزنامه‌ها آزادند... اما آیا آزادند که مثلاً اهانت به مقدسات مردم بکنند؟ آزادند که تهمت به مردم بزنند... این طور آزادی‌ها را ملت ما نمی‌تواند بپذیرد... آزادی توطئه نمی‌تواند باشد...^۱

امام در جای دیگری درباره آزادی آورده است:

آزادی معنایش این نیست که برخلاف انقلابی که مردم پایش خون دادند بنویسد... قلم آزاد است که مسائل را بنویسد، نه اینکه توطئه بر ضد انقلاب بکند... برای مطبوعاتی ما احترام قائل هستیم که بفهمد آزادی بیان و آزادی قلم یعنی چه... و ما در بعضی مطبوعات می‌بینیم که اینها از آزادی سوءاستفاده می‌کنند...^۲

شیخ عبدالله از زبان امام می‌آورد که همان‌طور که بارها گفته‌ام مردم در انتخابات آزادند و احتیاج به قیم ندارند و هیچ فرد، یا گروه و دسته‌ای حق تحمیل فرد یا افرادی را به مردم ندارد؛^۳ لیکن نمی‌گوید که امام هشدار دادند که از نفوذ ناهالان و نامحرمان به مجلس پیشگیری کنید.

شیخ عبدالله نوری برای جا انداختن دیدگاه لیبرالیستی و وانمود کردن این دروغ که تفاوتی میان امریکا با دیگر ابرقدرت‌ها نیست، کلام امام را تقطیع می‌کند و چنین می‌آورد که: «... امام خمینی چند بار فرموده‌اند: امریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از امریکا بدتر و شوروی از هر دو

۱. صحیفه امام، ج ۷، ص ۵۲۶.

۲. همان، ص ۳۲۰.

۳. عبدالله نوری، همان، ص ۱۱۸.

بدتر...»^۱

او نمی‌گوید که امام به دنبال فرافراز بالا بی‌درنگ افزوده است که:

اما امروز سروکار ما با این خبیث‌هاست؛ با امریکاست. رئیس‌جمهور امریکا بداند این معنا را که منفورترین افراد دنیاست پیش ملت ما؛ امروز منفورترین افراد بشر است پیش ملت ما...^۲

او برای به زیر سؤال بردن نامه تاریخی - انقلابی ۶۸/۱/۶ روی این موضوع بی‌پایه و اساس و مغلطه‌آمیز تکیه کرده است که چون این نامه در صحیفه نور نیامده است مردود است! لیکن آن گاه که به نامه ۳۰ بهمن ۱۳۶۶ حضرت امام درباره گروهک غیرقانونی «نهضت آزادی» می‌رسد با اینکه این نامه در صحیفه نور به چاپ رسیده است و مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام که تنها مرجع صلاحیت‌دار پیرامون آثار امام است و بارها بر اصالت و صحت آن نامه تأکید ورزیده است، با یک دنیا بی‌انصافی و بی‌پروایی می‌گوید:

... نامه منسوب به حضرت امام از آنجا که در حیات ایشان منتشر نشده و خود امام نیز شهادت شهود را در مورد مطالب انتسابی معتبر ندانسته‌اند و منحصرأ تأیید کارشناسان، یا انتشار از سیما را ملاک دانسته‌اند، جزء متشابهاست. در این زمینه من اطلاع ندارم که آیا کارشناسان خط و امضا نسبت به این نامه چه نظری دارند. البته این نامه از سوی دفتر نشر آثار امام منسوب به امام دانسته شده و در کتاب صحیفه نور نیز آورده شده است و لکن اگر قرار باشد بر اساس صراحت وصیت‌نامه امام عمل کنیم باید نظر کارشناسان را ملاک عمل قرار دهیم...^۳

نخستین نکته در مورد این اظهارات شیخ عبدالله این است که «تأیید کارشناسان» را که در وصیت‌نامه امام آمده است به «کارشناسان خط و امضا» محدود و منحصر کرده است تا نظر

۱. همان، ص ۱۷۷.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۲۰.

۳. عبدالله نوری، همان، ص ۱۵۷.

مسئولان مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام را که کارشناسان امین نسبت به آثار امام هستند مردود شمارد و بدین‌گونه راه‌گریز و سفسطه را برای گروهک «نهضت آزادی» و هوادارانشان باز بگذارد. نکته دوم اینکه بنابر اطلاعات موجود و تأیید آقای محتشمی‌پور نامه ۳۰ بهمن ۶۶ در اسناد وزارت کشور ثبت است و افزون بر آن، بنابر دستور امام نامه یادشده در پنج نسخه تکثیر شده و در اختیار سران سه قوه، نخست‌وزیر و وزیر اطلاعات آن روز قرار گرفته است. بنابراین چگونه شیخ عبدالله، چه در دوران ریاست خود در وزارت کشور و چه پیش از آن، از متن نامه یادشده و اصالت آن مستحضر نشده‌اند؟! نکته سوم اینکه بنابر اطلاعیه رسمی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، شعبه اول دادگاه تجدید نظر استان تهران در تاریخ ۷۵/۸/۲۱ «رأی قطعی خویش را مبنی بر تأیید دادنامه صادره از سوی دادگاه قبلی و مجرمیت متهم (ابراهیم یزدی) انشاء و با در نظر گرفتن جهات مخففه که مورد تأکید مؤسسه بود، ایشان را به پرداخت جزای نقدی محکوم و رأی صادره نیز اجرا گردید». شیخ عبدالله چگونه از این رأی و نظر دادگاه بی‌خبر است؟! یا اینکه پس از کنار گذاشته شدن از ریاست و مسئولیت اجرایی، خود را به بی‌خبری زده است؟! نکته چهارم اینکه شیخ عبدالله اگر به رهنمودها و دیدگاه‌های امام بها می‌داد و به آن پای‌بند بود بهتر از هر کسی از دید منفی امام نسبت به گروهک «نهضت آزادی» اطلاع داشت و می‌دانست که امام این گروهک را برای اسلام، ایران و انقلاب خطرناک می‌داند. افزون بر این، پیام تاریخی امام در ۶۷/۱۲/۳ را می‌توان چکیده نامه ۳۰ بهمن ۶۶ معظم‌له دانست؛ امام در این پیام که در بالا آمد صریحاً اعلام کرده است: «... آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمام اصولش و حرکت به سوی امریکای جهانخوار قناعت نمی‌کنند...»^۱

آیا از دید شیخ عبدالله این پیام نیز «جزء متشابهات» است؟ و به نظر «کارشناسان» خط و امضا نیاز دارد؟ می‌بینید که تقسیم آثار امام از طرف شیخ عبدالله به «محکمت و متشابهات»

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۵.

نقشه و دسیسه‌ای در راه به زیر سؤال بردن منویات سازنده و سرنوشت‌ساز او می‌باشد و در واقع توطئه امام‌زدایی را دنبال می‌کند.

کسی که کوچک‌ترین آشنایی به راه، خط، اندیشه، مرام و مکتب امام داشته باشد، به روشنی درمی‌یابد که دید امام نسبت به گروهک «نهضت آزادی» به کلی منفی است و راه امام با راه ملی‌گراهایی مانند «جبهه ملی» و «نهضت آزادی» در تباین و تضاد کامل است و در نخستین سال پیروزی انقلاب اسلامی که آقای بازرگان مسئول تشکیل دولت موقت شد، به علت تضاد

شدیدی که میان خط امام با خط «نهضت آزادی» وجود داشت، نتوانست به مسئولیت خود ادامه دهد و ناگزیر کناره‌گیری کرد و اگر کوچک‌ترین نزدیکی میان راه امام و راه گروهک «نهضت آزادی» وجود داشت مهندس بازرگان و دکتر یزدی از امام دوری نمی‌گزیدند و در برابر امام نمی‌ایستادند.

آن گاه که انقلاب اسلامی ایران به پیروزی نزدیک شد و بوی قدرت و ریاست به مشام رسید من از نزدیک شاهد بودم که چگونه بنی‌صدر، قطب‌زاده

کسی که کوچک‌ترین آشنایی به راه، خط، اندیشه، مرام و مکتب امام داشته باشد، به روشنی درمی‌یابد که دید امام نسبت به گروهک «نهضت آزادی» به کلی منفی است و راه امام با راه ملی‌گراهایی مانند «جبهه ملی» و «نهضت آزادی» در تباین و تضاد کامل است

و یزدی برای وابسته نشان دادن خود به امام با هم رقابت می‌کردند و سر و دست می‌شکستند و هر کدام به نوعی خود را «سخنگوی امام»، «نماینده امام» و... وانمود می‌کردند تا آنجا که امام ناگزیر شدند طی اعلامیه‌ای در نوفل‌لوشاتو اعلام کنند که «سخنگو و نماینده ندارند»؛ لیکن به مصداق:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه‌روی شود هر که در آن غش باشد

تضاد شدید آنان با خط امام و گرایش شدید آنان به جاه و مقام تا آن پایه بود که به تدریج خود را رسوا کردند و امام نیز دست رد بر سینه نامحرمان زد.

بنابراین برای دریافت دید امام نسبت به گروهک «نهضت آزادی» به نامه ۳۰ بهمن ۶۶ و پیام ۲ اسفند ۶۷ حضرت امام نیازی نیست؛ شناخت خط امام روشن‌ترین و معتبرترین معیار برای شناخت چهره‌ها، گروه‌ها و سازمان‌هایی است که راهشان از راه امام و انقلاب اسلامی و ملت انقلابی ایران جداست.

شیخ عبدالله نه تنها نسبت به خط و راه و مرام و مکتب امام هیچ‌گونه شناختی ندارد بلکه اصولاً به آن باورمند نیست. اگر شیخ عبدالله نوری به امام و راه او اعتقاد داشت هیچ‌گاه به گروهک «نهضت آزادی» پیشنهاد نمی‌داد که تغییر نام دهد تا صدور مجوز برای آن گروه با استناد به نامه امام ایجاد اشکال نکند! در پیشنهاد او آمده است: «... نهضت آزادی نیز می‌تواند جریان جدیدی را ثبت کند و تحت نام جدیدی فعالیت کند. گرچه با نام جدید همان اندیشه‌های سابق خود را دنبال کند...»

به راستی این پیشنهاد، پشت کردن به امام و قانون نیست؟ آیا امام تنها با نام «نهضت آزادی» مخالفت داشت یا اندیشه‌های آنان را برای اسلام، انقلاب و استقلال ایران زیانبار می‌دانست؟ اینکه امام با صراحت اعلام خطر می‌کند که: «... الان هم سخت معتقدم که آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمام اصولش و حرکت به سوی امریکای جهانخوار قناعت نمی‌کنند...» آیا این خطر از نام «نهضت آزادی» نشأت می‌گیرد یا ریشه در اندیشه‌های این گروهک دارد؟

کاش شیخ عبدالله به جوانمردی پای‌بند می‌بود و با صراحت اعلام می‌کرد که به راه و خط امام باورمند نیست تا به دورویی فرو نغلند و مصداق آنچه را که قرآن در توصیف منافقان آورده است: «نؤمن ببعض و نکفر ببعض»^۱ قرار نگیرد.

۱. قرآن کریم، ۱۵۰/۴.

به اعتراف شیخ عبدالله:

...آنکه به طور علنی و شفاف به جنگ امام می‌رود، در عمل موجب تقویت امام می‌شود، اما آنکه به سوءاستفاده از نام امام به جنگ آزادی افکار و گفتار و رفتار می‌رود، دشمن واقعی امام است...^۱

شیخ عبدالله نوری در بخش عمده دفاعیات خود گفتار و نوشتار و در یک کلام اندیشه‌های کهنه، پس‌مانده و از رنگ و رو رفته گروهک‌های ملی‌گرا را درباره سازش با امریکا، صهیونیست‌ها و کنار گذاشتن ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب که از سال ۵۸ مطرح می‌کردند، به عنوان سخن نو و ابداعی زمزمه کرده است و با وجود این با کمال بی‌پروایی خود را «پیرو خط استوار امام» دانسته و ادعا کرده است که «دانش‌آموخته مکتب فقهی و سیاسی امام خمینی» می‌باشد!! شیخ عبدالله اگر کوچک‌ترین حظ و بهره‌ای از راه و اندیشه امام برده و از خط امام شناختی پیدا کرده بود، هرگز و هیچ‌گاه در صف دگرانديشان نمی‌ایستاد و دیدگاه لیبرالیستی آنان را که ریشه در ضعف روحی، خودباختگی، سازش‌پذیری و هیچی و پوچی آنان دارد، تکرار نمی‌کرد. بگذریم از اینکه شیخ عبدالله تا روز پیروزی انقلاب اسلامی نه امام را دیده و نه از درس امام بهره‌ای برده بود و از کسانی بود که در روز قدرت و صولت امام ناگهان «دانش‌آموخته مکتب فقهی امام» قرار گرفت و به اصطلاح «خط امامی»! شد.

۶. غیرعملی نمایاندن اندیشه‌های امام در دنیای امروز

شیخ عبدالله نوری در لابه‌لای دفاعیات خود می‌کوشد اندیشه‌های امام را در جهان امروز غیرعملی وانمود کند و پیروی از خط و راه امام را نادرست و ناروا بنمایاند و با زبان بی‌زبانی به خوانندگان القا نماید که عصر امام پایان یافته است - و در عین حال ادعا کند که در خط امام است؛ این بهترین شیوه استفاده ابزاری از اندیشه‌های امام است که این قبیل افراد

متخصص آن هستند- چنین شگردی در تحلیل نهضت عاشورا نیز به کار گرفته شد و سالیان درازی تبلیغ کردند که راه حسین منحصر به شرایط همان زمان بود و تمام شد. در همین راستا شیخ عبدالله می‌گوید:

... خردمندان می‌دانند که سخنان هر حکیم و اندیشمند زمان‌شناس را باید در ظرف زمانی و مکانی خود ارزیابی کرد. حضرت امام خمینی (ره) هم که به عنوان یک فقیه زمان‌شناس، سکان رهبری فرهمند و بی‌نظیر انقلاب اسلامی را در دست داشتند بر اساس مقتضیات زمان و شرایط خاص هر دوران سخنانی را بیان فرمودند...^۱

باید دانست آنچه را که امام به عنوان پند و اندرز، رهنمود و راه‌توشه برای ملت ایران و مستضعفان جهان مطرح کرده‌اند، ریشه در مبانی اسلامی و دستورات قرآنی دارد و در واقع امام احکام خدا را بازگو کرده است. همه ما می‌دانیم که قوانین اسلام برای دوران خاص و شرایط ویژه‌ای نمی‌باشد. امام در این باره چنین می‌فرماید:

... اجرای قوانین بر معیار قسط و عدل و جلوگیری از ستمگری و حکومت جابرانه و بسط عدالت فردی و اجتماعی و منع از فساد و فحشا و انواع کجروی‌ها و آزادی بر معیار عقل و عدل و استقلال و خودکفایی و جلوگیری از استعمار و استثمار و استعباد و حدود و قصاص و تعزیرات بر میزان عدل و جلوگیری از فساد و تباهی یک جامعه، و سیاست و راه بردن جامعه به موازین عقل و عدل و انصاف و صدها از این قبیل، چیزهایی نیست که با مرور زمان در طول تاریخ بشر و زندگی اجتماعی کهنه شود؛ این دعوی به مثابه آن است که گفته شود قواعد عقلی و ریاضی در قرن حاضر باید عوض شود و به جای آن قواعد دیگر نشانده شود...^۲

بایسته یادآوری است که دشمنان اسلام سالیان درازی با شیوه‌های گوناگون و تبلیغات دامنه‌دار کوشیدند و انمود کنند که اسلام توان اداره جامعه امروز را ندارد، احکام اسلام در

۱. همان، ص ۱۲۷.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۰۵.

هزار و چهارصد سال پیش وضع شده و برای آن روز و روزگار کارایی داشته است لیکن در عصر اتم، قرن بیستم، قرن تسخیر فضا و قرن تمدن و پیشرفت و... اسلام نمی‌تواند پاسخگوی مشکلات جامعه ماشینی باشد. از آنجاکه با اینگونه تبلیغات زهرآگین نتوانستند توده‌های دین‌باور را از پای‌بندی به اسلام دور کنند و به نومیدی و سرخوردگی بکشانند به شگرد نوینی روی آورده‌اند و برآنند که با به زیر سؤال بردن خط و راه امام، اسلام ناب محمدی(ص) را به چالش بکشانند. آنها به درستی دریافته‌اند که منویات امام ریشه در مبانی اسلام راستین دارد و هر گونه سمپاشی بر ضد آرمان‌های امام ضربه سنگینی به اسلام خواهد بود. از این رو، می‌بینیم که توطئه بر ضد اندیشه‌های امام ابعاد گسترده‌تری یافته است. امروز دشمن، افزون بر حمله مستقیم به راه و خط و مکتب امام، ساده‌اندیشان، فرصت‌طلبان، قدرت‌طلبان و نان به نرخ‌روزخورها را نیز در این راه به کار گرفته و از زبان آنان نقشه‌های شوم خود را دنبال می‌کند.

شیخ عبدالله در جای دیگری از دفاعیات خود به منظور نادیده گرفتن رهبری امام و نادرست نمایاندن پیروی ملت ایران از آن رهبر فرزانه، عارف و حکیم، و محدود کردن پیروی از او در چارچوب تقلید شرعی، چنین می‌گوید:

... اینجانب به عنوان یک دانش‌آموخته مکتب فقهی و سیاسی امام خمینی می‌گویم که بر اساس نظریات و فتاوی فقهی امام خمینی و تمام فقهای شیعه در طول تاریخ، حوزه تقلید فقط حوزه فروع دین است و تحلیل تاریخ، اعتقادات، اخلاق، سیاست، موضوعات و... از حیثه تقلید خارج است...^۱

پیش از پرداختن به پاسخ شیخ عبدالله بایسته است این واقعیت تاریخی بازگو شود که به دنبال حکم تحریم تنباکو از سوی میرزای شیرازی(ره) که استعمار جهانخوار به نقش «ولایت فقیه» و حکم حکومتی در رویارویی با بیگانگان و قیام مردمان، پی برد، توطئه دامنه‌داری در

راه تخریب جایگاه ولایت آغاز شد و عناصری به شیوه‌ها و شگردهای گوناگون کوشیدند مقام «ولایت» فقها و اوامر حکومتی آنان را نفی کنند، به زیر سؤال ببرند و یا با مسئله فتوا و محدوده تقلید درآمیزند و توده‌ها را به اشتباه اندازند. ملاحی بی‌سواد، روحانی‌نماهای وابسته و سرسپرده نیز در این توطئه همیشه جلودار بوده‌اند و اندیشه‌های استعماری سازمان‌های فراماسونری از دهان آنان بیرون آمده است.

می‌توان گفت ناظم‌الاسلام کرمانی که از عناصر وابسته به سازمان فراماسونری می‌باشد، از نخستین کسانی است که به رویارویی با مقام ولایت برمی‌خیزد و میان موضوع مهم و سرنوشت‌ساز پیروی از اوامر ولایتی فقها و مسئله تقلید خلط می‌کند. او می‌کوشد این نقشه شیطانی خود را به آیت‌الله شهید بهبهانی (ره) نسبت دهد تا با یک کرشمه دو کار کرده باشد؛ بهبهانی را به زیر سؤال برد و بدنام کند، نیز از زبان آن مرحوم در تخریب جایگاه ولایت فقها بکوشد و این قدرت الهی و بی‌مانند رهبران شیعه را در هم شکند، از این رو آورده است:

... از علمای تهران آقاسید عبدالله بهبهانی تبعیت میرزای آشتیانی را ننمود که اولاً من مقلد نیستم و مجتهدم و ثانیاً این صورت حکم که نسبت به جناب میرزای شیرازی می‌دهند، حکم است یا فتوا، اگر حکم است که باید بین مدعی و مدعی‌علیه و در مقام ترافع باشد و اگر فتوا است که باید کلیت داشته باشد و فتوا نسبت به مقلدین لازم‌العمل است نه نسبت به مجتهد...^۱

جای تردید نیست عالمی توانا و مجتهدی آگاه و دانا مانند سید عبدالله بهبهانی به درستی می‌دانست که تحریم تنباکو نمی‌تواند فتوا باشد و حلال خدا را با فتوا نمی‌توان حرام کرد؛ افزون بر این او با آن مقام علمی که داشت، روشن است که تفاوت حکم حکومتی و قضایی را می‌دانست و درمی‌یافت که حکم تحریم تنباکو بر مبنای «ولایت» است نه از باب قضاوت. ناظم‌الاسلام کرمانی با این نسبت دروغ و ناروا به بهبهانی یا بر آن بوده است مردم را نسبت به ولایت فقیه، دچار تردید سازد یا از روی بی‌سوادی و نادانی، تفاوت حکم و فتوا را

۱. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، آگاه، ۱۳۶۱، ص ۲۲.

نمی‌دانسته و حکم حکومتی را با حکم قاضی در مقام قضاوت میان مدعی و مدعی‌علیه اشتباه کرده است.

اکنون این پرسش مطرح است که آیا مسائل سیاسی از دید شیخ عبدالله از اصول اعتقادات است؟ آیا او نمی‌داند که تمام مسائل و موضوعات اجتماعی، خانوادگی یا فردی در هر زمینه باشد (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، هنری و...)، از جمله فروع است و یک مسلمان دین‌باور در این گونه امور یا باید مجتهد باشد یا مقلد؟ راستی شیخ عبدالله در دفاعیات خود روی چه انگیزه‌ای «مسئله تقلید» را پیش کشیده و به تبیین موارد تقلید و اینکه «حوزه تقلید در فروع دین است» و... نشسته است؟ آیا بر آن بوده است که مقام رهبری امام را انکار کند و با زبان بی‌زبانی و به طور تلویحی بگوید که امام را در حد یک مجتهد جایزالتقلید قبول دارد و تنها در محدوده «فروع دین» از امام پیروی می‌کند؟ آیا خواسته است به توده‌های مسلمان بباوراند که تنها وظیفه دینی آنان در برابر امام به عنوان یک مجتهد، تقلید از او در عبادات است، لیکن در مسائل سیاسی، امور اجتماعی، اقتصادی، کشورداری، نیز معاملات و معاهدات با بیگانگان و روابط دیپلماسی با دیگر کشورها و دولت‌ها به پیروی از نظر امام نیازی نیست؟ آیا این قبیل امور، در تقسیم‌بندی شیخ عبدالله از اصول اعتقادات است یعنی توحید، معاد و... آیا شیخ عبدالله اصولاً معنای «فروع دین» را نتوانسته بفهمد؟! یا از تفاوت میان مسئله تقلید و پیروی از امر رهبری آگاهی نداشته و از مقام انکارناپذیر امام به عنوان رهبر واجب‌الاطاعه، جاهل و غافل بوده است؟ آیا شیخ عبدالله نمی‌دانسته است که امام به عنوان «ولی فقیه» و رهبر جامع‌الشرایط، جنگ و صلح و دیگر مسائل جامعه را هدایت کرده است؟ آیا شیخ عبدالله نمی‌داند که قیام مردم در ۱۵ خرداد ۴۲ و پیروی آنان از امام از آغاز نهضت اسلامی ایران در سال ۴۱ تا روز رحلت او در روز ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ بر پایه پیروی از مقام ولایت و امامت بود و آنچه شهادت جوانان و عزیزان و خسارت‌های مادی و انسانی را برای مردم تحمل‌پذیر می‌ساخت همانا پیروی از ولایت امام و امامت بود و اجرای فرامین و رهنمودهای حکیمانه او اطاعت از حضرت امام زمان (عج) و اوامر الهی شمرده می‌شد؟ شیخ عبدالله ادعا می‌کند:

... ولایت فقیه گرچه در کتب فقهی مطرح بود، اما نظریه سیاسی - حکومتی ولایت فقیه به شکلی که در قانون اساسی آمده نشأت گرفته از امام بود و رهبری شخص امام در میان جامعه نشأت گرفته از ولایت فقیه نبود؛ به عبارت دیگر جامعه از امام به ولایت فقیه رسید و نه از ولایت فقیه به امام چرا که در آن دوران کمتر بحثی به نام ولایت فقیه در جامعه مطرح بود...^۱



برای دریافت دید امام نسبت به گروهک «نهضت آزادی» به نامه ۳۰ بهمن ۶۶ و پیام ۳ اسفند ۶۷ حضرت امام نیازی نیست؛ شناخت خط امام روشن‌ترین و معتبرترین معیار برای شناخت چهره‌ها، گروه‌ها و سازمان‌هایی است که راهشان از راه امام و انقلاب اسلامی و ملت انقلابی ایران جداست



اینگونه اظهارنظرها و ادعاها سند زنده و آشکاری است بر اینکه شیخ عبدالله نیز همانند قبيله «روشنفکران» از جامعه جدا بوده و در میان مردم نبوده است و از اهداف، اندیشه‌ها و باورهای مردمی هیچگونه آگاهی نداشته است. باید از او پرسید: اگر مردم مسلمان ایران از «ولایت فقیه» آگاهی نداشتند و وظایف خود را در برابر اوامر حکومتی و ولایتی فقها نمی‌دانستند، روی چه مجوزی از حکم تحریم تنباکو پیروی کردند و این حکم تا اعماق دربار و حرمسرای شاه نفوذ کرد

و پشت زورمداران را شکست؟ آیا در آن روز روشنفکر خودباخته‌ای نبود که به مردم بگوید تقلید به «فروع دین» محدود است و «دامنه تقلید را به قلمرو سیاست، کشورداری و داد و ستد میان دولت‌ها و کشورها نکشانید»؟!

راستی اگر مردم از امامت و ولایت بی‌خبر بودند، در ۱۵ خرداد ۴۲ بر مبنای چه اصلی از اصول اسلام، به خیابان‌ها ریختند و قربانی دادند؟ چرا از روز آغاز نهضت امام، دسته‌دسته به

۱. عبدالله نوری، همان، ص ۵۱.

حضور امام می‌آمدند و اعلام می‌کردند که «اگر تو فرمان دهی مال و جان و زن و بچه خود را فدا خواهیم کرد»؟ شاید عنوان «ولایت فقیه» از ادبیات انقلاب اسلامی شمرده شود و در دوره‌های دیگر در میان مردم متداول نبوده است لیکن نمی‌توان انکار کرد که مردم شیعه در درازای تاریخ اوامر و نواهی مجتهدان و فقها را اوامر الهی می‌دانستند و پیروی بی‌چون‌وچرا از دستورات آنان را بر خود واجب و لازم می‌دیدند و به آن باورمند بودند. به گفته‌های یکی از شهدای سربلند ۱۵ خرداد ۴۲، لحظه‌هایی پیش از شهادت توجه کنید تا دریابید شناخت مردم از «ولایت فقیه» تا چه پایه‌ای عمیق، ریشه‌ای و دامن‌دار بوده است:

... در این بین خبر رسید که جمعیتی از امامزاده جعفر به سوی ورامین می‌آید، مردم نگران [ورامین] به استقبال مردم امامزاده جعفر رفتند و به آنها پیوستند و متحداً به سوی تهران حرکت کردند. شهربانی از ازدیاد جمعیت وحشت کرده بود اما جرئت جلوگیری نداشت. پیوند بین مردم و مرجع طوری بود که مردم تا پای جان ایستاده بودند... قریب ۲۰ کیلومتر به طرف تهران از امامزاده جعفر تا پل باقرآباد راه است یا کمتر. به خیرآباد رسیدیم یکی از بستگان امیر [معصوم‌شاهی] از ماشین پیاده شد و گفت به کجا می‌روید؟ گفتیم تهران. گفت برای چه؟ گفتم برای حمایت از مرجع و رهبر. با تعجب گفتند مگر نمی‌دانید تهران خیلی شلوغ شده و مردم را به رگبار مسلسل می‌بندند؟ گفتم چرا... گفت مسلسل با سینه سازگاری دارد؟ مشت با درفش چه می‌کند... مقداری دیگر راه رفتیم. شیطان مرا وسوسه کرد و گفتم راست می‌گوید مسلسل با سینه سازگار نیست. می‌روید و کشته می‌شوید. کم‌کم سست شدم و آمدم و آمدم نزد شهید امیر و گفتم: داداش! فلانی راست می‌گوید؛ جریان ما مشت و درفش است. ما که اسلحه نداریم، او که همه وجودش برای خدا می‌سوخت گفت آیا ما برای دفاع از حق می‌رویم یا برای مال دنیا؟ به او گفتم برای حق و حمایت از رهبریت. تبسمی کرد و گفت کسی که برای حق می‌رود نمی‌ترسد و لغزشی ندارد... کشته‌شدن در راه خدا افتخارآمیزتر از زندگی با این ستمکاران و ظالمین است. داداش! من کوفی نیستم که از وسط راه برگردم.

کوفی‌ها از وسط راه برگشتند و حضرت حسین(ع) را تنها گذاشتند...^۱

این حرکت حماسی و شور حسینی، ریشه در باور مردم دارد که مرجع تقلید جانشین امام زمان است؛ فرمان او فرمان خدا و حضرت امام عصر(عج) می‌باشد؛ یاری او یاری حسین است. کسانی که اوامر و نواهی مراجع اسلام را اطاعت نکنند فرمان خدا و ائمه را زیر پا گذاشته و از اسلام بیگانه شده‌اند. این، اعتقاد قلبی شیعه در درازای تاریخ است. حالا نام آن را پیروی از «ولایت فقیه» بگذارید یا عنوان دیگری به آن بدهید در اصل موضوع که مردم مسلمان پیروی از مراجع اسلام را بر خود واجب می‌دانند تفاوتی نمی‌کند. و این باورمندی ریشه در مکتب شیعه دارد و به فقهای اسلام در طول تاریخ نیرو و قدرت بخشیده است که با دست خالی با زورمندان و جهان‌خواران رویارویی کنند و بسیاری از توطئه‌های ضداسلامی و اسارت‌بار آنان را خنثی نمایند.

اینجاست که ژرفایی توطئه و دسیسه برخی از چهره‌های مرموز کشور ما نمایان می‌شود که می‌گویند: وقتی وحدت حوزه و دانشگاه تحقق پیدا می‌کند که مقامات روحانی بپذیرند که نظریات و دستورات آنان قداست ندارد و لازم‌الاتباع نمی‌باشد؛ یعنی اگر بار دیگر تحریم تنباکو یا اعدام سلمان رشدی از سوی یکی از فقهای جامع‌الشرایط صادر شد، دین‌باوران آن را حکمی الهی نپندارند و اجرای آن را بر خود واجب نشمرند تا خیال جهان‌خواران از این اهرم نیرومند و کاخ‌برانداز مکتب تشیع برای همیشه آسوده شود و این شمشیر برنده برای همیشه به غلاف رود و اینجاست که به درستی آشکار می‌گردد که جریان فتنه‌ها پس از انتخابات دهمین دوره ریاست‌جمهوری جریانی ناگهانی و بی‌مقدمه نبود و ریشه در توطئه‌های دیرینه‌ای داشت که عناصری مانند شیخ عبدالله نوری سالیان درازی پیش از وقوع آن، با به اصطلاح دفاعیات خود، دانسته یا ندانسته در راه اجرای آن توطئه شوم استعماری سخن گفتند، قلم زدند، زمینه‌سازی کردند و راه را برای پیاده شدن کودتای رنگی و به اصطلاح «انقلاب مخملی»

۱. آرشیو بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر، بخش خاطرات، خاطرات مردم پیشوا و ورامین از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲.

هموار ساختند.

اگر برخی از مسئولان نظام جمهوری اسلامی و دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی از آن موضع‌گیری‌ها و سخن‌پراکنی‌های شیطنت‌آمیز شیخ عبدالله به عمق توطئه دشمن پی‌نبردند و از کنار آن بی‌تفاوت گذشتند، رسانه‌های غربی که آن گفتار مرموزانه و به اصطلاح دفاعیات نامبرده را در راستای توطئه براندازی و جنگ نرم می‌دیدند، به وجد آمدند و به پایکوبی و شادمانی برخاستند و جاروجنجال‌های تبلیغاتی به راه انداختند. روزنامه نیویورک‌تایمز از شیخ عبدالله نوری به عنوان «مارتین لوتر انقلاب ایران» یاد کرد و او را اصلاح‌گر دینی خواند! روزنامه *الشرق الاوسط* (چاپ بیروت) از شیخ عبدالله به عنوان چهره‌ای که راه را برای پایان دادن به «خمینیسیم» هموار کرده است نام برد و همین روزنامه چند روز بعد شیخ عبدالله نوری را «بوریس یلتسین» ایران خواند که می‌تواند «سوت پایان نظام جمهوری اسلامی ایران را به صدا درآورد»! روزنامه *گلوب اند میل* (کانادا) نوشت: «نوری اولین روحانی‌ای بود که گفت اگر فلسطینی‌ها خواستار صلح با اسرائیل هستند ما که هستیم که به دنبال جنگ باشیم» و...

ادامه دارد